

جرم و مجازات

ابوالحسن عمیدی نوری

انتشارات حصار عدل

۱۳۰۸ خورشیدی - ۱۹۲۹ میلادی

به کوشش:

محمد علی جهانی پور

رساله

جرم و مجازات

مؤلف:

ابوالحسن عمیدی نوری

چاپ ۱۳۰۸ خورشیدی

سپیده دم جرم شناسی در ایران

ویرایش و بازنویسی:

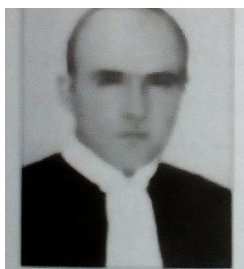
محمدعلی جهانی پور

«... من هیچ شعاری را برتر و والاتر از

عدالت و دادگستری

برای حفظ انتظام و شیرازه اجتماعی نمی‌دانم...»

ابوالحسن عمیدی نوری^۱



عمیدی نوری، ابوالحسن (۱۲۸۴-۱۳۵۹)

جرم و مجازات

به کوشش: محمدعلی جهانی پور

ناشر: حصار عدل

نوبت و تاریخ چاپ کاغذی: چاپ اول و آخر - ۱۳۰۸ خورشیدی

انتشار اینترنتی: خرداد ۱۳۹۹

بها: رایگان

* نقل مطالب این کتاب، بدون ذکر منبع، عملی مذموم و غیر اخلاقی است.

شیوه ارجاع: عمیدی نوری، ابوالحسن، جرم و مجازات، به کوشش محمدعلی جهانی پور، انتشارات حصار عدل (۱۳۰۸)، نشر اینترنتی، ۱۳۹۹

فهرست عناوین

صفحه	عنوان
۹	پیشگفتار
۱۷	مقدمه ناشر
۱۹	مقدمه مؤلف
۲۱	فصل اول: چرا بشر را مجازات می‌کنند؟
۲۱	مبحث اول: آیا بشر با مجازات تربیت می‌شود؟
۲۲	گفتار اول: تجربه در کلاس درس
۲۲	گفتار دوم: تجربه در خانواده
۲۳	گفتار سوم: موضوع تکرار جرم
۲۳	گفتار چهارم: یک تجربه عملی و شخصی
۲۴	گفتار پنجم: نتیجه
۲۴	مبحث دوم: آیا از مجازات، مجرمین آتیه اصلاح می‌شوند؟
۲۵	گفتار اول: یک احصائیۀ حیرت‌انگیز
۲۶	گفتار دوم: عوامل فزونی جرم
۲۷	گفتار سوم: نتیجه
۲۷	مبحث سوم: آیا از حق جامعه دفاع می‌شود؟
۲۷	گفتار اول: انتقام شخصی
۲۸	گفتار دوم: مجازات یا انتقام اجتماعی
۲۹	گفتار سوم: فلسفه حقیقی و عملی مجازات
۳۱	فصل دوم: آیا جامعه، حق مجازات یک مجرمی را دارد؟
۳۱	مبحث اول: عقیده ژان ژاک روسو؛ جامعه حق مجازات دارد.
۳۲	گفتار اول: تئوری عقد اجتماعی
۳۲	گفتار دوم: دادن حق مجازات به جامعه
۳۳	گفتار سوم: انتقاد از عقیده ژان ژاک روسو
۳۴	مبحث دوم: عقیده بکاریا؛ جامعه حق دفاع دارد.
۳۴	گفتار اول: تئوری جرم و مجازات
۳۵	گفتار دوم: انتقاد از عقیده حق دفاع
۳۵	مبحث سوم: حق چگونه تکوین یافته است؟
۳۶	گفتار اول: منشأ قواعد حقوقی بشر
۳۷	گفتار دوم: منشأ تکوین حق در امور جزایی
۳۸	گفتار سوم: آیا مجازات، مشروع و مطابق حق است؟

۴۱	فصل سوم: آیا مجرم در ارتکاب جرم، آزاد است؟
۴۲	مبحث اول: عقیده حکمای قدیم؛ بشر آزاد است.
۴۲	گفتار اول: نظریه جبر و تفویض در نزد حکمای ما
۴۳	گفتار دوم: نظریه حکمای اروپا در آزادی بشر
۴۳	۱- از نظر معرفت الروح
۴۴	۲- از نظر علم اخلاق
۴۵	۳- از نظر علم اجتماع
۴۶	گفتار سوم: یک واقعه حیرت‌انگیز در اثبات آزادی بشر
۴۷	مبحث دوم: عقیده حکمای جدید؛ بشر آزاد نیست.
۴۷	گفتار اول: پیروان عقیده جبر، از لحاظ علمی
۴۸	۱- آزادی و تناقض آن با فن احصائیه
۴۹	۲- آزادی و تناقض آن با یک قانون عمومی
۴۹	۳- آزادی و تناقض آن با قانون قوه
۵۰	گفتار دوم: پیروان عقیده جبر از نظر انسان‌شناسی
۵۰	۱- از نظر معرفت الاعضا
۵۱	۲- از نظر معرفت الروح
۵۱	۳- یک تجربه علمی در عدم آزادی بشر
۵۳	مبحث سوم: یک عقیده جدید؛ بشر آزاد نیست ولی آزاد می‌شود.
۵۴	گفتار اول: عقیده افکار قوی
۵۵	گفتار دوم: نتیجه عملی این عقیده
۵۷	فصل چهارم: تاریخ جزایی دنیا
۵۸	مبحث اول: اصول جزایی قدیم
۵۸	گفتار اول: انتقام شخصی
۵۸	گفتار دوم: فکر مجازات
۵۹	گفتار سوم: مجازات از طرف جامعه
۶۰	مبحث دوم: اصول جزایی در قرن هیجدهم
۶۱	گفتار اول: نظریه میثاقیون
۶۲	گفتار دوم: نظریه انتفاعیون
۶۴	گفتار سوم: نظریه عدلیون
۶۵	گفتار چهارم: نظریه عدل و انتفاع
۶۷	گفتار پنجم: نتیجه کلی از افکار حکمای این دوره
۶۸	مبحث سوم: اصول جزایی جدید
۶۸	گفتار اول: طریقه پوزیتیویسم
۶۹	۱- پوزیتیویسم در امور جزایی
۷۰	۲- طرفداران ساختمان بدنی

۷۲	۳- طرفداران ساختمان اجتماعی
۷۳	۴- نتایج عملی
۷۵	گفتار دوم: وحدت اصول جزایی
۷۵	۱- اتحاد بین المللی حقوق جزا
۷۶	۲- مجمع بین المللی حقوق جزا
۷۶	گفتار سوم: نتیجه کلی

پیشگفتار

۱. درباره مؤلف

مرحوم ابوالحسن عمیدی نوری در سال ۱۲۸۴ خورشیدی به دنیا آمد.^۱ در سال‌هایی که هنوز دانشگاه تهران تأسیس نشده بود و دانشکده حقوق، به نام «مدرسه حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی» شناخته می‌شد، موفق به اخذ لیسانس حقوق شد (۱۳۰۶). یک سال پس از فارغ‌التحصیلی، در وزارت عدلیه استخدام و به عنوان دادیار دادرسی تهران، مشغول به کار گردید. عمیدی نوری، در تاریخ معاصر ایران، بیشتر به عنوان یک «روزنامه‌نگار» شناخته می‌شود تا یک حقوقدان. ایشان از دوران تحصیل در مدرسه حقوق، برای نشریات مختلف، مقالاتی می‌نوشت و به چاپ هم می‌رسید.

علاقه وی به روزنامه‌نگاری و همچنین مخالفت او با «مجازات» به عنوان پاسخی به جرم -همانگونه که از فحواي کلام وی در این کتاب برمی‌آید- باعث شد روحیه کار در مسند قضاوت را نداشته باشد. دلیل دیگری که می‌تواند مزید بر علت باشد، مخالفت عمیدی نوری با «علی اکبر داور» وزیر عدلیه بود در تفسیر اصل ۸۲ قانون اساسی مشروطه مبنی بر اعطای اختیار تغییر و تبدیل قضات به وزیر عدلیه که مخالفت آن با این اصل، جنجال زیادی برپا کرد و منجر به استعفای عده‌ای از قضات شد.^۲ به همین دلیل، تنها «۷ ماه» پس از استخدام، با وزارت عدلیه خداحافظی کرد^۳ اما با جامعه «وکالت» به آنجا بازگشت.

از فعالیت‌های روزنامه‌نگاری عمیدی نوری مابین سالهای ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۰ (سقوط رضاشاه) اطلاع دقیقی در دست نیست اما احتمالاً با توجه به فضای بسته این دوران، می‌توان گفت ایشان حداقل فعالیت جدی مطبوعاتی نداشته و تنها به کار وکالت دادگستری مشغول بودند.

۱. در بسیاری از منابع مکتوب و مجازی، تاریخ تولد ایشان را ۱۲۸۲ و در معدودی دیگر، ۱۲۸۰ ذکر کرده‌اند. با توجه به اینکه ناشر در مقدمه همین کتاب، سال تولد مرحوم عمیدی نوری را ۱۲۸۴ ذکر کرده و بدیهی است که کتاب، تحت نظارت ایشان به چاپ رسیده و خود وی، کتاب را برای چاپ و نشر، به انتشارات حصار عدل سپرده، یقیناً ۱۲۸۴ باید صحیح باشد.

۲. ر. ک به ابوالحسن عمیدی نوری، مقاله «دادگستری زمان داور»، مجله آینده، سال سوم، شماره ۲، مهر ۱۳۲۳.

۳. منوچهر نظری، رجال پارلمانی ایران، نشر فرهنگ معاصر، چاپ اول، ۱۳۹۰، ص ۵۹۱.

بعد از شهریورماه ۱۳۲۰ و باز شدن فضای سیاسی ایران، روزنامه «داد» را تحت مدیریت خود منتشر نمود. داد، عصرها منتشر می‌شد. اولین شماره آن در بعدازظهر پائیزی ۲۰ مهر ۱۳۲۱ چاپ و منتشر شد و تا سال ۱۳۴۰ نیز ادامه یافت اما در طول این سالها چند بار نیز توقیف گردید. مرحوم عمیدی نوری، قلم بسیار روان و البته تند و تیزی داشت. قبل از تأسیس روزنامه داد، در روزنامه‌های «ستاره ایران» و «مهر ایران» مقاله‌های مؤثری «درباره اوضاع گذشته و موضوعات سیاسی نوشت به طوری که مورد تعقیب قضایی قرار گرفت ولی پس از شش ماه محاکمه، قرار منع تعقیب برایش صادر شد».^۱ همزمان با روزنامه‌نگاری، در حرفه وکالت، توانست املاک زیادی را که در محدوده مازندران و در دوران نظام سیاسی قبل، غصب شده بود، با احکام دادگاهها، به مالکانشان برگرداند که موفقیت بزرگی برای او محسوب می‌شد. در دولت دوم «دکتر محمد مصدق»، عمیدی نوری، مقالات تند و انتقادی علیه دولت، در روزنامه داد منتشر کرد که حاصل آن چند بار توقیف روزنامه و بازداشت وی بود.

زندگی مرحوم عمیدی نوری، پس از وقایع مرداد ۱۳۳۲ دچار تحولات جدی شد به گونه‌ای که ابتدا به پست معاونت سیاسی نخست‌وزیر «سرلشگر زاهدی» منصوب شده و سپس همزمان، ریاست اداره کل انتشارات و تبلیغات را نیز بر عهده گرفت. در سال ۱۳۳۳ نماینده بابل در مجلس شورای ملی شد و در دور بعد نیز در سال ۱۳۳۵ مجدداً از حوزه انتخابیه بابل به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید. پس از پایان این دوره مجلس، عمیدی نوری به همان کار وکالت دادگستری بازگشت.^۲

یک سال پس از انقلاب ۵۷، عمیدی نوری بازداشت و سال ۱۳۵۹ در دادگاه انقلاب، محاکمه شد. نتیجه این محاکمه اما عجیب بود؛ «اعدام». اعدام، برای فردی که اولین تحول فکری در نظام عدالت کیفری را با نگارش کتاب «جرم و مجازات» رقم زد اما نادیده گرفته شده بود. برای نگارنده این سطور، علت اعدام عمیدی نوری، آن هم در سن ۷۵ سالگی، پوشیده است و تحقیقات من نیز در این زمینه ناقص ماند. اگرچه گفته

۱. منوچهر نظری، همانجا.

۲. منوچهر نظری، همان، ص ۵۹۲. در برخی منابع قید شده که مرحوم عمیدی نوری از سال ۱۳۳۲ وکالت را کنار نهاد که صحیح نمی‌باشد.

می‌شود که این حکم احتمالاً ارتباطی با گرایش‌های سیاسی وی پس از مرداد ۱۳۳۲ و همکاری وی با دولت به اصطلاح کودتا دارد اما نمی‌توان قطعاً راجع به آن سخن گفت.^۱ از روند زندگانی مرحوم عمیدی نوری، می‌توان این برداشت را کرد که ایشان نیز به مانند عده‌ی زیادی از روزنامه‌نگاران یا سیاست‌مداران، چند نوبت دچار استحاله‌ی فکری شده باشد که شرح آن در این پیشگفتار نمی‌گنجد.

ابوالحسن عمیدی نوری، ۴ کتاب و هزاران صفحه یادداشت‌های روزانه، از خود بر جای گذاشته است. کتاب‌های وی عبارتند از: ۱- بر ویرانه‌های تخت جمشید (۱۳۰۶) ۲- جرم و مجازات (۱۳۰۸) ۳- مشروح مذاکرات نمایندگان دولت‌های ایران و شوروی (۱۳۲۴) ۴- آذربایجان دمکرات (۱۳۲۵). یادداشت‌های روزانه‌ی عمیدی نوری که یکی از اسناد مهم تاریخ معاصر ایران است، چند دهه بعد از اعدام وی، احتمالاً توسط خانواده‌اش، در اختیار «مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران» قرار گرفته که تا لحظه‌ی نگارش این پیشگفتار، ۹ جلد از آن منتشر شده است.^۲ متأسفانه اشتغال مرحوم عمیدی نوری به سیاست، او را از نگارش افکار حقوقی خود به‌ویژه در زمینه‌ی حقوق کیفری و مجازات‌ها بازداشت. از توجه به محتوای این کتاب که در سنین جوانی نوشته شده، اینطور برمی‌آید که چنانچه وی، همین مسیر را ادامه می‌داد، شاید می‌توانست نقش مهمی در تحول زود هنگام نظام کیفری ایران ایفا کند.

۲. درباره‌ی ناشر

انتشارات «حصار عدل» در دوره‌ای بر صحنه‌ی مطبوعات ایران پدیدار شد که «حقوق» در ایران، ناشناخته بود و «عدلیه» اوضاع نامساعدی داشت. در این شرایط، «حسین حسن‌زاده‌ی کسرابی» فکر تحول در حقوق و نظام عدلیه‌ی ایران را از طریق چاپ نشریه و کتاب، در سر می‌پروراند. تاریخ تأسیس انتشارات حصار عدل مشخص نیست، همانطور که انحلال آن نیز نامعلوم است اما به نظر می‌رسد همزمان با شروع به کار هفته‌نامه‌ی

۱. یکی از پژوهشگران تاریخ معاصر ایران معتقد است: «بعید نیست دسیسه‌ای پشت اعدام عمیدی نوری باشد». (ر.ک به سخنرانی موسی فقیه حقانی در تاریخ ۱۳۹۸/۱۰/۱۱ در نشست نقد و بررسی کتاب «یادداشت‌های یک روزنامه‌نگار»، سایت خبری مشرق نیوز به آدرس www.mashregnews.ir، کد خبر: ۱۰۲۵۵۹۷، رؤیت در تاریخ ۱۳۹۹/۲/۳۰)

۲. البته از نوع بیان عمیدی نوری در این یادداشت‌ها اینگونه برمی‌آید که غیر از مواردی که اقدامات روزانه‌ی خود وی محسوب می‌شود مانند جریانات و کالت در دعاوی و برخی گپ و گفت‌ها با دوستانش و سیاستمداران، بقیه‌ی یادداشت‌ها، اکثراً تحلیل وی از شرایط سیاسی و رژیم حاکم بر ایران بوده و قطعاً نمی‌توان گفت صحیح بوده باشد.

«حصار عدل» باشد. «اولین شماره روزنامه هفتگی حصار عدل در ۱۳۰۱ (۹ ژانویه ۱۹۲۳) منتشر شد. صفحه آخر این روزنامه، ابتدا به زبان فرانسه بود و پس از چندی به زبان روسی تبدیل یافت».^۱ اختصاص یک صفحه از هفته‌نامه به زبان فرانسه، آن هم در حدود یک قرن پیش و در جامعه کم‌سواد و بی‌خبر ایران، نشان از نوع نگاه روشنفکرانه مدیر آن و همچنین مخاطبان خاص حصار عدل دارد که آن را در عصر خود و در عالم حقوق، بی‌نظیر جلوه می‌دهد. مطمئن نیستیم اما از بیان ناشر در مقدمه این کتاب و شرایط آن روزگار و دیدگاه‌های روشنفکرانه در مباحث حقوقی، فهمیده می‌شود که اگر شرایط برای نشر حصار عدل و امثال معدود آن، برقرار بود، قطعاً حقوق ایران و دادگستری، خیلی زودتر از دهه ۵۰ خورشیدی رشد می‌یافت. به این دسته از افراد که حسین کسرای و ابوالحسن عمیدی نوری، سرآمدان آن بودند، باید «روزنامه‌نگاران حقوقدان» نام نهاد و نه «حقوقدانان روزنامه‌نگار». این نشان می‌دهد که نقش کسانی که در کار روزنامه‌نگاری متبحر هستند و همزمان، دستی بر آتش حقوق و قضا دارند، می‌تواند خیره‌کننده و تحول‌خواهانه باشد. برای ایجاد این تحول، ابتدا باید ژورنالیست بود، بعد حقوقدان. در این میان، «علاقه»، عنصر نایابی است در روزنامه‌نگاری حقوقی، طوری که ناشر در مقدمه‌اش در این کتاب می‌گوید: «عاشق انتشار مسائل قضایی است» هرچند این عنصر مهم، بدون حمایت و پشتیبانی، محکوم به فناست.

با توجه به اینکه نشریات زیادی از دوران منتهی به مشروطه و پس از آن، در سراسر نقاط ایران و در خارج از ایران، منتشر می‌شده است و تعداد زیادی از آنها، نایاب هستند و بعضاً موجود نمی‌باشند و از طرفی، منابعی که این نشریات را برشمرده و معرفی نموده‌اند، به طور جدی وارد بحث زمینه و موضع آنها نشده‌اند لذا نمی‌توان به یقین گفت اما از شواهد و قرائن اینطور برمی‌آید که هفته‌نامه حصار عدل، اولین نشریه بخش خصوصی است که به طور تخصصی وارد موضوع تحلیل‌های حقوقی و اخبار قوانین و دستگاه عدلیه شده است.^۲ بررسی نشریات تخصصی حقوق در تاریخ مطبوعات ایران،

۱. ناصرالدین پروین، مقاله «روزنامه‌های به زبان فرانسه در ایران»، مجله آینده، شماره ۳ تا ۵، خرداد ۱۳۶۸، ص ۲۷۸. ایشان اشاره‌ای به تاریخ توقف انتشار این هفته‌نامه ننموده‌اند.

۲. البته اخبار حوزه تقنین، با چاپ و انتشار «روزنامه رسمی» که متعلق به دولت بود، آغاز شد. (ر.ک به قانون تأسیس روزنامه رسمی مصوب ۱۴ شوال ۱۳۲۸ قمری).

نیاز به یک دید موشکافانه نسبت به این مسائل دارد که امیدواریم، این بخش از پیشگفتار، مقدمه‌ای باشد برای پژوهشگران تاریخ مطبوعات ایران که با همکاری افراد مطلع در حرفه روزنامه‌نگاری که ضمناً فارغ‌التحصیل حقوق نیز باشند، بتوانند پژوهش مستقلی در این زمینه ارائه نمایند.

۳. درباره کتاب

رساله جرم و مجازات، بر خلاف مشابه ایتالیایی‌اش، اصلاً دیده نشد.^۱ تقریباً در هیچ منبعی از منابع ایرانی حقوق جزای عمومی، تاریخ تحولات کیفری و همچنین در منابع جرم‌شناسی، نامی از ابوالحسن عمیدی نوری و کتاب «جرم و مجازات» دیده نمی‌شود. گذشته از اینکه، علت این فراموشی چه می‌تواند باشد، حداقل اینکه نشان می‌دهد برخی بزرگان حقوق کیفری ایران، یا نسبت به گذشته خود بی‌تفاوت هستند و یا اینکه اساساً نمی‌خواهند شخص دیگری را به عنوان بانی یک حرکت علمی معرفی نمایند. بدیهی است بی‌توجهی به عقبه حقوق کیفری ایران، لگد زدن به هویت علمی خود ماست. تنها ۴ سال پس از تصویب اولین قانون جزای عمومی در تاریخ ایران، کتاب جرم و مجازات منتشر شد. حقوق و عدلیه در ایران، به تازگی با یک قانون مدون جزایی روبرو شده بود که حالا بنای آن که «مجازات» باشد، مورد انتقاد یکی از عناصر همان دستگاه عدلیه قرار می‌گیرد. جامعه حقوقی و قضایی ایران دقیقاً در برهه‌ای که دچار یک استحاله عمیق از سوی «علی‌اکبر داور» شده بود، خود را برای پذیرش چنین نوشته‌هایی آماده نمی‌دید.

نگارش این کتاب و چاپ آن در سال ۱۹۲۹ میلادی که سالها قبل از بروز و ظهور «جنبش دفاع اجتماعی» و «دفاع اجتماعی جدید» و نظریه‌های معاصر جرم‌شناسی است، نشان می‌دهد حقوق ایران، پتانسیل نظریه‌پردازی در حوزه جرم‌شناسی ایرانی را در یک قرن پیش داشته است اما پذیرش آن حتی از سوی حقوقدانان طراز اول و قضات، مورد

۱. منظور، رساله «جرایم و مجازاتها» اثر «سزار بکاریا» می‌باشد. مشابهت، بیشتر از لحاظ اسم و هدف است و نه محتوا. بکاریا در سن ۲۶ سالگی، آن رساله را نوشت و چند سال بعد، به طور جدی از سوی برخی مقامات دولتی در کشورهای اروپایی و همچنین چند نفر از دانشمندان و فلاسفه، مورد توجه قرار گرفت و تأثیرات مهمی در نظام حقوق کیفری و قانونگذاری گذاشت. (برای اطلاعات بیشتر، ر.ک به: سزار بکاریا، رساله جرایم و مجازاتها، ترجمه دکتر محمدعلی اردبیلی، نشر میزان، چاپ هشتم، ۱۳۹۵). عمیدی نوری اما کتاب جرم و مجازات را در سن ۲۴ سالگی نوشت، با این تفاوت که هیچگاه، نه مورد حمایت کسی واقع شد و نه حتی دیده شد.

تردید بود. جامعه کم‌سواد ایران که در کشوری با بی‌نظمی ناشی از بی‌لیاقتی قاجاریه روبرو بود و مردم، معطل سیر کردن شکم خود در قحطی‌های پیایی بودند، اینگونه افکار عمیدی‌نوری، جایگاه نازلی داشتند. نگارش همین کتاب را هم باید مدیون انقلاب مشروطه و ظهور جایگاه قانونگذاری در ساختار حاکمیت ایران باشیم.^۱

نگارنده این سطور، پس از رؤیت این کتاب در «کتابخانه ملی ایران» بر زیر چند سانتیمتر خاک و مطالعه آن و با نگرشی به گذشته جرم‌شناسی در ایران، متوجه شدم که مسئولیتی بر دوش من نهاده شده تا این کتاب و همچنین یاد نویسنده آن را زنده کنم تا بتواند بر تارک تاریخ جرم‌شناسی در ایران بدرخشد. اگرچه از حوزه مسائل تئوریک، نمی‌توان آن را یک ایده‌پردازی ایرانی دانست اما قطعاً کتاب جرم و مجازات را باید تلاشی برای «معرفی تحولات تاریخی مجازات» و شناساندن «جرم‌شناسی» و «رد مجازات به عنوان جنایت ثانویه اجتماع» به ایرانیان دانست.

قبل از خوانش این کتاب، باید چند نکته را از نظر گذراند:

الف) عمیدی نوری، قبل از آنکه یک حقوق‌دان باشد، یک «نویسنده» بود. بر خلاف بسیاری از کتب و مطبوعات آن زمان که از لغات و اصطلاحات فارسی قدیم به وفور استفاده می‌کردند، نویسنده در این کتاب، با نثری بسیار روان و قابل فهم حتی برای نسل امروز که حدود یک قرن از آن می‌گذرد، افکار خود را بر روی کاغذ آورده است. بنابراین می‌توان این مورد را یک «ویژگی» برای این کتاب دانست.

ب) تسلط نویسنده بر تاریخ تحولات حقوق کیفری و مجازات‌ها، در حالیکه هیچ منبع فارسی در این مورد، در آن زمان وجود نداشته است، او را در میان هم‌نسلان خود متمایز می‌کند. بنابراین، کتاب جرم و مجازات، اولین مکتوب فارسی در زمینه تحولات تاریخی حقوق کیفری است. با این وصف، عمیدی نوری، به حداقل یک زبان خارجی که احتمالاً فرانسه باشد، مسلط بوده و همانطور که از محتوای کتاب برمی‌آید، اطلاعات وی در

۱. دکتر غلامحسین زیرک‌زاده، ۲۰ سال پس از انتشار کتاب جرم و مجازات، در مصائب چاپ ترجمه‌اش می‌نویسد: «هنگامی که نگارنده خواست ترجمه قرارداد اجتماعی را منتشر سازد، هیچ کتابفروشی حاضر به طبع آن نشد. فی‌الحقیقه، همه معتقد بودند چون این کتاب، علمی و تا حدی مشکل است، خریدار نخواهد داشت». (ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، انتشارات چهر، چاپ دوم، ۱۳۲۹، مقدمه مترجم). حالا برگردید به سال ۱۳۰۸ تا ارزش چاپ کتاب مرحوم عمیدی‌نوری مشخص شود. اینجاست که نقش مهم حسین کسرایی، مدیر انتشارات حصار عدل دیده خواهد شد.

حوزه تئوری‌های کیفی، کاملاً به روز بوده است که اگرچه ممکن است امروزه برای ما عادی باشد اما در آن روزگار که اینترنت وجود نداشته، سرعت تبادل اطلاعات بسیار پایین بوده، مطبوعات و کتابهای خارجی، در ایران یا موجود نبوده و یا بسیار دیر و ناقص می‌رسیده است، ارتباط با مراکز علمی غرب، بسیار محدود بوده و یا اصلاً وجود نداشته است، این سطح از اطلاعات مرحوم عمیدی نوری، بسیار عالی به نظر می‌رسد.

ج) کتاب جرم و مجازات، علاوه بر آنکه کیفیت چاپ خوبی داشت، متأسفانه همچون بسیاری از مطبوعه‌های آن دوره، اغلاط چاپی بسیاری دارد که لازم بود با موشکافی و دقت، بررسی و ویرایش شود تا مبادا، منجر به تغییر ماهوی جدی در اندیشه نویسنده آن گردد. علی‌الخصوص بسیاری از اسامی فلاسفه، اشتباه چاپی داشت.

د) کتاب، از لحاظ پلان؛ یعنی فصل‌بندی، مبحث و گفتار، دچار درهم‌ریختگی فراوانی بود اما با توجه به اینکه نویسنده، تیتراها را در متن کتاب، مشخص کرده بود، نگارنده با استفاده از موازین علمی، همان تیتراها را به همان ترتیبی که نویسنده نگاشته است، در قالب فصل، مبحث و گفتار، دسته‌بندی کرده و در نهایت، متوجه شدم که مقصود نویسنده از نظم این تیتراها، کاملاً دقیق و حساب‌شده بوده است. لذا تنها دخل و تصرف در آن، به صورت دسته‌بندی و آوردن آن در ابتدای کتاب می‌باشد.

ه) این کتاب، فاقد هرگونه پاورقی است. لذا هرچه پاورقی در این مجموعه می‌بینید، از ناحیه اینجانب است که عموماً همان اسامی فلاسفه و حقوقدانان خارجی است که برای آنکه خوانندگان، با شخص دیگری، اشتباه نگیرند، اسامی آنها به صورت انگلیسی یا فرانسه یا آلمانی، در پاورقی آمده است. اگرچه این کتاب، می‌توانست حاشیه‌نویسی داشته باشد که در توضیح برخی مطالب، در پاورقی بیاید اما برای حفظ جایگاه نویسنده و همچنین جلوگیری از تداخل افکار خوانندگان، از درج هرگونه مطلبی در پاورقی کتاب، حتی در جایی که ممکن بود نویسنده، دچار اشتباه جزئی شده باشد، خودداری شد. در نهایت، از خوانندگان و پژوهشگران عزیز، خواهانم در هنگام مطالعه این کتاب، این نکته را مدنظر داشته باشند که نگارش و چاپ این کتاب در حدود ۹۰ سال پیش بوده تا تصور اشتباه «بدوی بودن» مطالب آن را از خود دور کنند.

مقدمه ناشر

خوانندگان «حصار عدل»، کاملاً رویه ما را درک کرده‌اند که اوراق روزنامه، بلکه اوقات شخصی خود را هم صرف انتشار مسائل قضایی نموده‌ایم. اینک پس از انتشار جلد اول «تفسیر حقوق مدنی»^۱ دومین هدیه قضایی را به نام کتاب «جرم و مجازات» که به قلم جوان فاضل آقای «عمیدی» نگاشته شده، منتشر می‌نمائیم. آقای عمیدی، اهل «نور» مازندران، در سال ۱۲۸۴ شمسی متولد و در سن سیزده سالگی، به اخذ تصدیق‌نامه شش ساله ابتدایی از مدرسه «سپهر» نائل و در سن شانزده سالگی، به اخذ تصدیق‌نامه سه ساله متوسطه از مدرسه «دارالفنون» و در سن نوزده سالگی، به اخذ تصدیق شش ساله متوسطه «شعبه ادبی دارالفنون» موفق و وزارت معارف، مشارالیه را به اعطای درجه علمی مفتخر و سه سال نیز دوره مدرسه «حقوق» را طی کرده، فعلاً دو سال می‌باشد که به اخذ لیسانسیه در حقوق نائل و یک سال هم «وکیل عمومی تهران»^۲ بودند. در خلال تحصیلات نیز نظر به علاقه‌ای که در نگارشات و تدقیق در مسائل علمی داشته، به تحریر مقالات پرداخته، مخصوصاً مقالات «ستاره ایران» را قبل از فوت مرحوم «صبا» و در دوره جدید انتشار «ستاره ایران» نیز قریب دو سال، مسائل داخلی و مقالات علمی روزنامه مزبور را می‌نوشتند. سال گذشته نیز به سردبیری روزنامه یومیه «طوفان» منصوب و دوره رسمی نگارش خود را در جراید خاتمه دادند. اینک کتاب «جرم و مجازات» را برای ارمغان به جامعه، به وسیله روزنامه «حصار عدل» که عاشق انتشار مسائل قضایی است، تقدیم داشته‌اند. نظر به اینکه خوانندگان ما، اظهار علاقه به کتاب مزبور نمودند، تصمیم به انتشار جداگانه آن گرفتیم^۳ و امیدواریم که مقبول طباع خوانندگان قرار گیرد.

تهران - آبان‌ماه ۱۳۰۸

حسین کسرایی - مدیر انتشارات حصار عدل

۱. اشاره به کتاب «تفسیر قانون مدنی» به قلم مرحوم منصورالسلطنه (مصطفی عدل) می‌باشد که اول بار توسط همین ناشر در سال ۱۳۰۸ چاپ و منتشر شد. همکاری مرحوم عدل با این ناشر، نشان از اعتبار آن دارد.

۲. تا قبل از سال ۱۳۱۶ و تصویب فرهنگستان، به «دادیار» دادر، وکیل عمومی گفته می‌شد به این دلیل که نماینده دادستان در «دفاع» از منافع جامعه به طور کلی، بودند و در مقابل آن، وکیل خصوصی یا وکلای دادگستری قرار داشتند که دفاع از اشخاص حقیقی و افراد جامعه، با آنها بود.

۳. این جمله، نشان می‌دهد که احتمالاً متن این کتاب، تا پیش از چاپ مستقل، به صورت سلسله مقالاتی در هفته‌نامه حصار عدل به چاپ می‌رسیده است.

مقدمه مؤلف

متهم در پای محکمه

به قیافه رنگ پریده و دیدگان مات و رخسار زرد یک جوان بیست و پنج ساله‌ای که قانون، کنار نام او را «متهم» نهاده و در پای اتاق محکمه جزا ایستاده و گره‌های ابرویش، به ضربان قلبش، سرپوش گذارده است، یک نگاه با مطالعه بنمایید. هنوز از مطالعه روحیات متهم منصرف نشده‌اید که ناگاه پیشخدمت محکمه جزا را می‌بینید که از درب اتاق خارج شده، رو به متهم نموده، می‌گوید «نوبت محاکمه تو است، بسم اله».

در اینجا به یاد محاکمه و مراحل قضایی افتاده، خاطرات مهمی در پیش دیده شما جلوه‌گر می‌شود که بی‌اختیار به سمت آن متوجه شده، افکار شما ابتدا به طرف مؤسسات کشف جرم و مراحل استنطاقی قضات مختلف ممالک با حقوق آبرومند یا متوسطی که به اختلاف ثروت ممالک، در حق آنها منظور می‌گردد، متوجه گردیده، سپس فکر خود را متوجه مؤسسات تعقیب جرایم یا ادارات مدعی‌العمومی نموده، اوقاتی را که اینان برای انجام وظیفه صرف می‌نمایند و مخارجی که از این راه ایجاد می‌شود، توجه شما را جلب کرده، بالاخره باز هم فکر شما به سمت مدارس متوسطه و عالی متوجه می‌شود که جامعه چقدر برای ایجاد آن و تدریس آموزگاران و غیره خرج نموده، چه کتابهایی را بشر نوشته و چه شبهایی را نویسندگان به روز رسانیده تا قضات حقوقدان تحصیلکرده تربیت نموده و پشت میزهای قضایی نشسته‌اند.

دوره‌تطور و تفکر شما را نشستن آن متهم برهنه پریشان‌فکر بر پشت میز محکمه، خاتمه داده، شما را از خواب تفکر بیدار نموده، تازه متوجه می‌شوید که همه این تشریفات برای این متهم بیچاره است. اما حس کنجکاوی شما بیشتر می‌شود، عنان حوصله را تحت اختیار خود درآورده، آهسته بر روی یکی از صندلی‌های تماشاچیان می‌نشینید، اقامه دعوی مدعی‌العموم را می‌شنوید، تضرع و زاری متهم را هم در حافظه نگاه می‌دارید.

تازه اگر فرض کنیم محاکمه، خیلی به سرعت خاتمه یابد، پس از یک ساعت دیگر هم حکم هیئت حاکمه را می‌شنوید که مثلاً «فلان، پسر بهمان، متهم به دزدی یک آچار

توی اتومبیلِ فلان، نظر به اعتراف صریح خود، محکوم به یک ماه حبس تأدیبی و تسلیم آچار به صاحب اتومبیل است». این را که شنیدید، بدون آنکه مخارج مراحل استیناف و تمیزِ چنین حکمی و طُرُق اجرای آن را حساب فرمایید، از خود سؤال می‌کنید «فلسفه این همه مخارج جامعه برای صدور چنین حکمی چیست؟»

۶ ماه بعد، باز هم اگر از مراحل «تعقیب جرایم» بگذرید، مجدداً قیافه رنگ‌پریده و چهره چین‌خورده همان جوانی را که آثار مدت حبس گذشته، از آن کاملاً پیداست، در پیش دیدگانتان مجسم شده و ببینید، این دفعه بیشتر بر تعجب‌تان افزوده می‌گردد. حس کنجکاوی، شما را اجازه انصراف از تعقیب این امر نداده، ناچار مجدداً او را تعقیب نظری کرده، می‌بینید باز هم در محکمه جزا محاکمه شده، این دفعه، به دو یا سه ماه حبس تأدیبی برای جرم دیگری محکوم گردیده است. اینجاست که عصبانیت شما زیاده‌تر شده، از خود می‌پرسید اگر این شخص، از حبس شدن، عبرتی می‌گرفت، چرا مرتکب جرم شده و محکوم به حبس گردیده است؟ از این جواب، سؤال دیگری از خویش می‌کنید که پس فایده مجازات بشر چیست؟ آیا جامعه، حق مجازات یک متهمی را دارد یا خیر؟ و آیا بشر در ارتکاب جرم آزاد است یا خیر؟ تاریخچه مجازات چیست؟ به این سؤالات است که در این کتاب جواب می‌دهیم.

فصل اول: چرا بشر را مجازات می‌کنند؟

علمای حقوق، پس از مباحثه لازم، علل ذیل را برای مجازات بشری که نامش را «مجرم» می‌گذارند، قائل شده‌اند:

اول؛ با مجازات مجرم، او را تنبیه و تربیت می‌کنند.

دوم؛ اشخاصی را که در آتیه به فکر ارتکاب جنحه و جنایت می‌افتند، از این عمل، باز می‌دارند.

سوم؛ از جامعه، دفاع می‌نمایند.

مبحث اول: آیا بشر، با مجازات، تنبیه می‌شود؟

فرض می‌کنیم بشر دارای حق مجازات باشد، خوب است ببینیم در نتیجه اعمال این حق، آیا بشری که نام مجرم را به خود گرفته است، تربیت می‌گردد؟ می‌گویند وجود محبس‌های مستحکم، شدت کنجکاوی و تدبیر مأمورین تأمینات، فکر قضایی مأمورین

پارک‌های عدلیه، احکام متناسب قضات محاکم جزاء، در حکم آبی است که آتش جرم را در نهاد مجرمین خاموش می‌نماید. می‌گویند بهترین کلاس تربیت و مهمترین آموزگار اخلاقی برای انحراف فکر جنایی مجرمین، «قوانین جزایی» ممالک است. آیا حقیقتاً همینطور است؟ من تصور می‌کنم یک تجربه شخصی برای هر خواننده پیش آمده باشد که از قیاس آن با مجازات یک نفر مجرم، می‌توان جواب این سؤال را داد.

گفتار اول: تجربه در کلاس درس

اگر شما آموزگار باشید و اداره جمعی از نوباوگان که لوح خاطرشان پاک است، به دست شما سپرده شده باشد، قطعاً برای شما اتفاق افتاده که شاگردان جسور یا تنبل و بی‌استعداد را هر قدر به ترس از تنبیه، تهدید کنید، بیشتر ترس آنها ریخته خواهد شد. طبیعی است جمعی از اطفال باهوش نیز در کلاس وجود دارند که تکالیف و وظایف خود را انجام می‌دهند و شما هیچ‌وقت برای واداشتن آنها به کار، محتاج به تهدید به مجازات نیستید ولی برای این عده تنبل بد اخلاق، هر قدر اشاره به فلک و ترکه نمایید، بیشتر تظاهرات بی‌استعدادی و جسارت آنها، شما را عصبانی می‌نماید، وای بر آن وقتی که شما یکی از آنها را مجازات یا تنبیه کنید. از آن روز دیگر جسارت و تنبلی این دسته، به قدری زیاد می‌شود که در حقیقت، عادت به مجازات پیدا می‌کنند. در صورتی که اگر درست دقت به طرز کار این دسته بکنید، می‌بینید قبل از آنکه مجازات شده باشند، طرز کار و اخلاق آنها بیشتر طرف رضایت شما واقع می‌شد. مثل معروفی است که «بچه که کتک خورد، بیشتر خرفت می‌شود».

گفتار دوم: تجربه در خانواده

اگر آموزگار نباشید، قطعاً در خانواده خود، مختصر مطالعه‌ای در روحیات بچه‌های کوچک نموده، دیده‌اید که اطفال، از کتک خوردن، تربیت نمی‌شوند زیرا که انحراف روحی آنها از شیطننت، به وسیله تشویق به کارهای خوب و تربیت فکری امکانپذیر است.

همین حال، در جامعه نیز حکم فرماست زیرا مطابق عقیده «لویلی»^۱ عالم معروف «سوسیولوژی»،^۲ جامعه مرکب از خانواده است و تمام مظاهر خانواده نیز در جامعه دیده می شود. اگر می بینید اطفال خانه، از تنبیه شدن، خرفت شده، به مجازات عادت می نمایند، باور کنید طبقه مجرمین نیز از مجازات های جزایی، علاوه بر اینکه تربیت نشده و فکرشان منحرف نمی گردد، بلکه با اتاق های محبس و محاکم جزا، مأنوس شده و از هجران آن، دلتنگ می شوند.

گفتار سوم: موضوع تکرار جرم

فصل مهم «تکرار جرم» که در قوانین جزایی تمام ملل متمدنه وجود دارد، گواه خوبی است بر اینکه بشر، از مجازات، تربیت نمی شود. در این قسمت، مجازات مجرمین را که پس از مجازات اولیه، مرتکب جرم جدیدی می شوند، تعیین نموده، در مورد مزبور، شدیدترین مجازات جرم ارتكابی را برای مجرمین پیش بینی کرده اند. مثلاً اگر کسی با کیفیات مخصوص، یک دفعه دزدی کرد، گرچه قانونگذار، مجازات آن را از شش ماه تا دو سال پیش بینی کرده ولی قاضی می تواند نظر به قرائن مخففه، او را حتی به کمتر از شش ماه هم محکوم نماید ولی اگر همین شخص، مجدداً مرتکب دزدی شد، قانونگذار، قاضی را مکلف کرده است حداکثر مجازات یعنی دو سال را برای او تعیین نماید. شما تصور می نمایید با این ترتیب، در احصائیه جزایی ممالک، مخصوصاً مملکت خودمان، تعداد جرم، در درجه صفر خواهد بود؟ یک نگاهی به احصائیه جرایم، خلاف این تصور را نشان می دهد و فلسفه آن، همان است که وقتی شخص، یک دفعه به محبس رفت، ترس او ریخته، به حبس و ارتکاب جرم عادت پیدا می کند.

گفتار چهارم: یک تجربه عملی و شخصی

اگرچه هنوز «دفتر سجل جزایی» در وزارت عدلیه تأسیس نگردیده و بدون آن، نمی توان احصائیه تکرار جرم مجرمین خودمان را بر طبق پیش بینی آن تعیین کرد ولی نگارنده

۱. Pierre Guillaume Frédéric Le Play (۱۸۸۲-۱۸۰۶).

۲. Sociology. جامعه شناسی.

در ظرف یک سالی که در اداره مدعی‌العمومی تهران کار می‌کردم، خوب می‌دیدم بیشتر دوسیه‌های جزایی متهمین، در «حالت تکرار جرم» بود و قاضی جزا هم به خوبی به اوضاع و احوال این دسته آشنا بود و آنها را می‌شناخت. چنانکه یاد دارم روزی در محکمه جزا، پس از آنکه اقامه دعوا بر علیه یکی از متهمین نمودم و محاکمه خاتمه یافت، قاضی محترم هنگامی که حکم محکومیت به حبس او را می‌خواست صادر نماید، درست ماههای زمستان را حساب کرد، مدت حبس او را تا اول بهار تعیین کرد. همین که من فلسفه آن را سؤال کردم، جواب داد که چون می‌دانم این محکوم، به محض آنکه از محبس خارج شد، مجدداً اسباب زحمت مردم و نظمیه و من را فراهم خواهد کرد، بدین جهت طوری حساب کردم که اول بهار، از محبس خارج شود تا اولاً در این سیاهی زمستان، صاحب‌خانه‌ها را به زحمت نیندازد و ثانیاً در کنج محبس، جای گرمی داشته باشد تا اول بهار که دم سرما شکسته شد، از محبس خارج شود.

گفتار پنجم: نتیجه

بلی! اگر هیچ کس باور نکند که فصل تکرار جرم در قوانین جزایی، جلوگیری از تکرار جرم مجرمین نمی‌نماید، هر قاضی محکمه جزا به این حقیقت اذعان خواهد کرد. پس تزئید حالات تکرار جرم و احصائیه‌های ممالک متمدنه، نشان می‌دهد علاوه بر اینکه اعمال مجازات درباره مجرمین، آنها را تنبیه و تربیت نمی‌کند، جلوگیری از جرم همان مجرمین هم نمی‌نماید.

مبحث دوم: آیا از مجازات، مجرمین آتیه اصلاح می‌شوند؟

می‌گویند بسیاری از مجرمین هستند که در برابر ترس از مجازات، از ارتکاب جرم خودداری می‌نمایند و همین که دیدند در هیئت‌های بشری، به وسیله قوانین شدیدی، طرف تعقیب واقع خواهند شد، سعی می‌نمایند فکر جنایی را از خود دور کنند. بدیهی است تعقیب مجرمین امروزی، خصوصاً به طریقی که کراحت جرم در انظار عامه مجسم می‌گردد، کمک خوبی است بر اینکه فکر جرم را از مخیله اشخاصی که فردا می‌خواهند مرتکب جرمی گردند، از بین ببرد ولی عوامل مهم دیگری در حین ارتکاب جرم، در

اعصاب و افکار مجرمین فردا تأثیر می‌نماید که وخامت جرم و کراهت آن را از نظر شخص در حین ارتکاب جرم، به کلی از بین می‌برد. به همین جهت است که هر قدر جرم، بیشتر طرف تعقیبِ دُول می‌گردد و به همان اندازه‌ای که تمدن پیشرفت می‌نماید، علاوه بر آنکه از تعداد مجرمین در بعضی ممالک کاسته نمی‌شود، روز به روز افزوده می‌گردد.

گفتار اول: یک احصائیۀ حیرت‌انگیز

من یک احصائیۀ حیرت‌انگیزی از جرایم ارتكابیۀ در مملکت فرانسه، در اینجا از نظر شما می‌گذرانم تا ببینید چگونه طرز مجازات فعلی بشر، علاوه بر آنکه آنها را تنبیه و تربیت نمی‌نماید، بر موارد جرایم، روز به روز می‌افزاید.

در ۷۵ سال اخیر در مملکت فرانسه، تعداد جنایت، افزایش دهشت‌آوری یافته است. در سال ۱۸۳۰، جرایم ارتكابیۀ از ناحیۀ مجرمین جوان، به ۶۹۷۹ واقعه که نسبتاً از جرایم کوچک به شمار می‌آیند، رسیده است. در سنۀ ۱۹۰۵ یعنی ۷۵ سال دیگر که بودجۀ مؤسسات تعقیب جرایم مملکت فرانسه، روز به روز رو به توسعه گذارده بود، عدۀ واقعات جرم به ۳۱۴۸۱ و در سال بعد، به ۳۳۶۱۹ واقعه جنایی که تماش عبارت از قتل، حریق، توطئه و جرایم بزرگ بود، ترقی نمود.

در جنگ بین‌المللی، جرایم مزبور، رو به توسعه گذارده، مخصوصاً جوانهای ۱۷ ساله و ۱۸ ساله به قدری به ارتکاب جرم و تکرار آن خو گرفته بودند که تنها در محکمۀ جزای «سن»^۱ در عرض ۷ سال یعنی از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۸ تعداد جرایم ارتكابیۀ این اشخاص، از ۱۵۹۹ به ۳۵۷۴ واقعه رسیده بود.

نکتۀ قابل دقت آنکه این واقعات جزایی تقریباً بالتمام از ناحیۀ اطفال و جوانهایی است که به سن بیست نرسیده‌اند؛ یعنی مرتکبین این واقعات، مجرمین تازه می‌باشند. اگر ما معتقد باشیم که شدت مجازات مجرمین دیروزی، از واقعات مجرمین امروزی جلوگیری می‌کند یا بنا به عقیدۀ علمای جزایی، «ترس از مجازات، جلوگیری از جرم می‌نماید»،

۱. اشاره نویسنده به شهری است در فرانسه اما نامشخص. واژه «Saint» ابتدای چند شهر بزرگ فرانسه آمده است. اما اگر منظور «Seine» باشد که در حال حاضر، رود بزرگی است که از پاریس هم عبور می‌کند.

چرا این جوانهایی که مطابق عقیده «ژان ژاک روسو»، لوح هر بشری از ابتدا پاک است، مرتکب چنین جرایمی گردیده‌اند؟ اینها جوانهایی هستند که قطعاً مدرسه رفته‌اند، درس خوانده‌اند، آشنا به قوانین مجازات بوده‌اند، روزنامه خوب می‌توانستند بخوانند، شرح محاکمات جنایی را خوانده، طریقه مجازات را نیز در خاطر داشته‌اند. پس چطور شده است از محاکمات، آنها پند نگرفته‌اند، خود نیز مرتکب جرم گردیده‌اند؟

گفتار دوم: عوامل فزونی جرم

به عقیده نگارنده، البته آنها از مجازات مجرمین گذشته، ترسیده‌اند ولی عواملی که در افکار آنها در حین ارتکاب جرم، مؤثر واقع گردیده، به قدری قوی بوده که ترس از مجازات را از فکر مرتکبین، محو کرده است. این عوامل، آثار تمدن کنونی می‌باشد که مثلاً جنگ بین‌المللی چون دنیا را زیر و رو کرده است، پدران خانواده‌گان، برای تأمین زندگی آتیۀ خود، همگی، زندگی آن روزی را ترک و به میدان جنگ رفتند و به همین جهت، اطفال، بی سرپرست مانده، تربیت صحیح آنها، ناقص شد یا آنکه از ۱۸۸۰ در مملکت فرانسه، شرب مُسکرات شدت یافت و آزادی استعمال آن، رو به افراط گذارد. بدیهی است این عامل، اعصاب شخص را در تحت اوامر خود درآورده و اساساً ترس از مجازات، از خاطر شخص، فراموش گشته، میل به جرم، زیاد شد. عوامل فزونیِ واقعاتِ جرم در مملکت فرانسه، آن هم بین جوانها، اینگونه عوامل اجتماعی و مدنی است. خلاصه راپُرتِ رسمی مملکت فرانسه راجع به محاکم جزا، مورخه ۱۰ آوریل ۱۹۲۱، به قرار ذیل است:

«علل فزونی واقعاتِ جنایی در جوانها و نونهالان که در مملکت فرانسه نیز مثل ممالک معظمه دیگر، رو به ترقی گذارده، مخصوصاً برای این است که اقوام و پدران خانواده‌گان، مواظبت و تربیت بچه‌های خود را با نظر به اینکه در صفوف جنگ رفته یا اینکه مفقود یا مقتول گردیده‌اند، به کلی ترک گفته‌اند».

گفتار سوم: نتیجه

آیا این احصائیه حیرت‌انگیز که عبارت از یک تناسب تصاعدی جنایات و تمدن بشری است، نشان نمی‌دهد که بشر، از توسل به مجازات مجرمین، نتیجه تربیتی و انحراف از جرم، نگرفته و نخواهد گرفت؟ آیا بیان عللی را که راپرت رسمی در ازدیاد واقعات جنایی مملکت فرانسه ذکر می‌نماید، ثابت نمی‌کند که برای جلوگیری از جرم و اثرات آن، باید به تدابیر اجتماعی و معرفت‌الروحي پرداخت؟

اگر سعی کنیم زندگانی بشر را به حالتی درآوریم که فکر تجاوز برای کسی تولید نگردد، ساعات زندگی هر کسی تقسیم شده، در موقعی به کار معینی بپردازند، هیچ شخصی برای فکر جنایی و تهیه مقدمات و مرحله تصمیم و اجرای آن، اساساً وقت نخواهد داشت.

مبحث سوم: آیا از حق جامعه دفاع می‌شود؟

بحث در موضوع «حق مجازات» را در فصل دیگری، از نظر خوانندگان می‌گذرانیم ولی در اینجا با فلسفه مجازات بشر آشنا می‌شویم زیرا در حقیقت، نفع فعلی مجازات شخص مجرم، فقط دفاع از حق جامعه می‌باشد و بس. اگرچه تاریخ مجازات و انقلابی که از قدیم تاکنون در آن ایجاد گردیده، در فصل جداگانه ملاحظه می‌شود ولی برای روشن شدن این مطلب، به طور مختصر اشاره بر آن می‌نماییم.

گفتار اول: انتقام شخصی

اگر کسی هنگامی که شما با کمال ملایمت، صحبت کنان با رفقای خودتان در خیابان می‌گذرید و مخصوصاً میل دارید همه هم به شما احترام کنند، به طور ناگهانی، فردی کشیده‌ای توی گوش شما بزند و اتفاقاً هفت تیر پُری هم شما در دست داشته باشید، چه خواهید کرد؟ قطعی است این حرکت، به حیثیت شما خصوصاً بین رفقایان، لطمه وارد آورده، شما هم حق احترام خود را با عصبانیتی که برای شما دست داده، نظر به اینکه خود را برای دفاع از حق خویش، ذیحق می‌دانید، فوراً هفت تیر پُر را به سمت مرتکب جرم، خالی خواهید کرد.

امروز که قرن بیستم است و حقوق عمومی و خصوصی در تمام دنیا منتشر شده، همه مردم نسبتاً به حقوق خود آشنا هستند، شاید در ۱۰۰ نفر از اشخاص که ممکن است این واقعه برایشان اتفاق افتد، اگر دفاع از حق خود را به خودشان واگذار نماییم، ۹۹ نفر آنها به طوری که در فوق، ذکر شد، از حق خود دفاع می‌نمایند؛ یعنی برای ارتکاب جرمی از درجه «جنحه» نسبت به خود، مرتکب «جنایت جبران‌ناپذیری» می‌گردند.

آیا از نظر حق و انصاف، این اقدام شخص، دفاع از حق است یا تجاوز از حقوق؟ بدیهی است اگر محکمه وجدان و عدالت، تشکیل و شخصی را که اینگونه از حق خود دفاع کرده، تحت محاکمه درآورند، محکوم می‌شود ولی از طرف دیگر هم تقصیر زیادی متوجه او نخواهد بود زیرا که حق انتقام و دفاع را اینطور تشخیص داده است.

گفتار دوم: مجازات یا انتقام اجتماعی

چون این دفاع و انتقام شخصی، مخل انتظامات هیئت جامعه است و از طرف دیگر هم نمی‌توان فکر و احساسات و خشم شخص متضرر از جرم را جز به انتقام و دفاع خاموش کرد، هیئت مدیره اجتماع؛ یعنی هیئت‌های دول، «قانون جزای عمومی» را وضع کرده، اختیار انتقام و مدافعه را بدین وسیله، از دست اشخاص متضرر از جرم گرفته، به خود انحصار دادند.

مقصود از این عمل، آن بود که انتقام و مدافعه اشخاص، یکسان شود. بدین معنی که در سابق، یعنی ایامی که انتقام شخصی، جانشین مدافعه اجتماعی بود، مجازات مجرم، به نسبت اهمیت متضرر از جرم، فرق می‌کرد. بدیهی است اختلاف شدید درجه مجازات مجرمین، فقط ناشی از این بود که انتقام و مدافعه، صورت شخصی داشت و مرکز صلاحیت‌داری هم نمی‌توانست یکسان و یک‌شکل، همه مجرمین را به مجازات خود برساند ولی هنگامی که حق انتقام و مدافعه شخصی از بین رفت و اجرای مجازات، به دست هیئت مخصوصی از دولت سپرده گردید، مساوات در مجازات و احقاق حق، برای عموم افراد محکوم به یک قانون و ساکن در یک مملکت، منظور نظر قرار گرفت ولی ابتدا مجازات مجرم، به دست اشخاصی سپرده شده بود که خیلی شدید در نظر گرفته بودند که حکایت از قساوت قلب می‌کرد، به طوری که برای جلوگیری از ارتکاب

«جنحه»، مجازات کننده، خود مرتکب «جنایت» می گردید. مثلاً برای جنحه‌های ساده از قبیل دزدی خدمه و یا تکرار دزدی، در مملکت قدیم فرانسه، مرتکب را محکوم به «اعدام» می نمودند ولی هنگامی که انتقام شخصی از بین رفت و اجرای مجازات بشر، به دست قوه قضاییه مملکت سپرده شد، خشونت مجازات، روز به روز کاسته گردیده، جهات ارفاقی متهمین، بیشتر طرف توجه قرار گرفت. به همین جهت، یکی از اصول مهم قوانین جزای دنیا، این است که اگر در تاریخ مؤخر بر ارتکاب جرمی، قانونی وضع شود که مجازات مجرم را تخفیف دهد، اگرچه مجرم در تاریخ مقدم، مرتکب جرم شده باشد، در اینجا، قانون، عطف به ماسبق شده و مجازات قانون خفیف را درباره مجرم باید منظور داشت.

گفتار سوم: فلسفه حقیقی و عملی مجازات

در حقیقت فلسفه مجازاتی را که قوه قضاییه ممالک، برای انسان در عمل قائل شده‌اند، عبارت از این است که خشونت و قساوت قلب اشخاص متضرر از جرم را نسبت به مجرمین، از بین ببرند و در تحت اختیار قضاوت بیطرف و حتی الامکان با نظر ارفاق و کمک به مجرم، آن هم فقط برای خاموش شدن احساسات جامعه و اجرای قانون، مجرم را مجازات نمایند. به عبارت اُخری «اجرای منظور تبدیل انتقام و مدافعه شخصی به انتقام و مدافعه اجتماعی». این است فلسفه حقیقی مجازات بشر. پس منظور حقیقی و فلسفه واقعی محاکم جزایی از صدور حکم مجازات و مقصود ادارات مدعی العمومی از اجرای حکم محکومیت، فقط اجرای قانونی است که آن را بین جامعه، حکم قرار داده‌اند. به همین جهت نیز گاهگاهی احکام محاکم، متناقض می شود. مثلاً محکمه عالی جنایی تهران، مرکب از اعضای محترم آن، دو سال پیش هنگامی که دوسیه مختلسین اصفهان در اداره مدعی العمومی تحت تعقیب بود، نظر به ایجاد اختلاف عقیده بین مستنطق و نماینده مدعی العموم در اینکه آیا ممکن است متهمین را تعقیب کرد یا خیر، هنگامی که استینافاً به این اختلاف عقیده رسیدگی می کرد، به عدم تعقیب متهمین رأی داد. آن وقت، همین محکمه، یک سال بعد یعنی در تابستان گذشته، به طوری که خوانندگان مطلعند، رأی به تعقیب و محکومیت متهمین به اختلاس اصفهان داد.

آیا خیال می‌کنید در عقیده محکمه در این دو مرتبه، تزلزلی حاصل شده است؟ خیر! محکمه در هر دو مورد، جز قانون، هیچ چیز دیگری را رعایت نکرده، منتها قانون، اینطور حکم کرده بود! ولی با اینکه قانون، در یک موضوع، دو معنای مخالف و متضادی را اجازه داد، از آنجایی که در جامعه، قانون ولو هم غلط باشد، باید طرف احترام قرار گرفته، کاملاً اجرا گردد، قوانین جزایی ممالک عالم ولو اینکه بی فلسفه نیز باشد، قابل احترام است. چنانکه فیلسوف بزرگ عالم، «سقراط» قانون‌شناس، برای احترام قانون، با آنکه وسایل رهایی از مرگ برایش کاملاً مهیا بود، خود را تسلیم قانون نموده، سم شوکران را سرکشید.

فصل دوم: آیا جامعه، حق مجازات یک مجرمی را دارد؟

حق مجازات یک بشری، از طرف جامعه، بر فرض آنکه مجازات، فلسفه نیز داشته باشد، قابل تردید است! اشکال بر سر این مطلب است که تشکیلات جامعه، بنایش بر روی چه اساسی ساخته شده است؟ اگر این تشکیلات، بر روی حق و عدالت است، مسئله را نمی‌توان مثبت جواب داد. اگر بر روی علل تاریخی و مرور حوادث و زمان ساخته شده باشد، «به معنای حقیقی حق» نمی‌توان جواب مثبت داد.

مبحث اول: عقیده ژان ژاک روسو؛ جامعه حق مجازات دارد.

این نویسنده معروف مملکت فرانسه که در قرن هیجدهم، اروپا را از پرتو خامه خود روشن ساخته بود و انقلاب کبیر فرانسه، مرهون فداکاری‌های قلم اوست، در اساس

تشکیل جامعه، مطالعاتی نموده، بالنتیجه اثر مهم خود را به نام «عقد اجتماعی» یا «کنتراسوسیال»^۱ برای خوانندگان باقی گذارده است.

گفتار اول: تئوری عقد اجتماعی

گرچه اساس این کتاب، بر روی فرضیاتی طرح‌ریزی گردیده است که برای از بین بردن حکومت‌های استبدادی ممالک اروپا، تأثیر خاصی نمود و مقصود نویسنده از انتشار آن نیز عبارت از ترویج این عقیده بود که حکومت و سلطنت در ممالک عالم، ودیعه الهی و موهبت خداوندگاری نیست بلکه در آغاز تشکیل هیئت‌های اجتماعی یعنی از هنگامی که بشر به اجتماع، خو یافته و به ایجاد شهر پرداخت، افراد و هیئت‌های اجتماعی بر روی میل و اراده خویش، کارها را به عده‌ای بسپارند. این عده، تشکیل هیئت مدیره آن جامعه را می‌دهند و در حقیقت، برگزیده و نماینده افراد آن جامعه می‌باشند. بنابراین اختیار دولت و حکومت، به دست افراد آن جامعه سپرده شده است و هر موقعی که اراده نمایند، می‌توانند دولت خود را منعل سازند و زمانی که میل داشته باشند، مجدداً همان هیئت را به حکومت خود منصوب می‌نمایند. بنابراین تشکیل جامعه، بر روی یک اساس و قراردادی است که به رضایت طرفین قرارداد و به رضایت تمام افراد ملت، موکول می‌باشد و هنگامی که رضایت ملت تغییر نماید، این عقد اجتماعی نیز منفسخ گردیده و هرکس که طرف میل و اراده مردم باشد، به برقراری حکومت گماشته می‌شود.

گفتار دوم: دادن حق مجازات به جامعه

مطابق این عقیده که نویسنده مذکور، اساس کتاب «عقد اجتماعی» خود را بر آن قرار گذارده، در هر یک از آثار اجتماعی امروز، تمام اختیاراتی که هیئت‌های دول در ممالک خود داشته، به اعمال اختیارات مذکوره می‌پردازند، بر طبق رضایت و میل افراد جامعه بوده است که چون خواسته‌اند از حالت زندگی انفرادی رهایی جسته و داخل در زندگانی اجتماعی گردند، به طیب خاطر، خود را محکوم اوامر دولتها ساخته‌اند. بنابراین

۱. Du contract social. امروزه با عنوان قرارداد اجتماعی شناخته می‌شود.

چون هریک از افراد هیئت اجتماعی، در عالم زندگانی انفرادی، حق مجازات دارند و همچنین در صورت تخلف از نظامات و تجاوز به دیگران، خود را مستحق تنبیه و مجازات می‌دانند، بدین جهت در آغاز تشکیل هیئت اجتماعی، در همان عقد اجتماعی که بین عموم افراد موجوده در آن جامعه، ترتیب یافته، ماده‌ای نیز اضافه شده که بر طبق آن، عموم افراد جامعه، حق مجازات را شناخته، به تنبیه شدن و قبول مجازات نیز در صورت تخلف از مواد آن، رضایت داده‌اند.

گفتار سوم: انتقاد از عقیده ژان ژاک روسو

این عقیده، هنگامی که در تاریخ مجازات بشر و تغییرات حاصله آن بحث می‌نماییم، ثابت می‌شود که در قرن هیجدهم چقدر مهم و از لحاظ کمک به عالم بشریت و تخفیف دادن درجه مجازات بشر، تا چه اندازه مؤثر بوده است ولی باید تصدیق کرد که این کتاب در همان حالی که اثر مهم اجتماعی نویسنده آن محسوب می‌شود، یک شاهکار سیاسی نیز به شمار می‌آید و نویسنده خواسته است با نوشتن این کتاب و مجسم ساختن مبانی آن، افکار مردم را جلب کرده، برای تغییر وضع جامعه و انقلاب حکومت، مساعد سازد و آلاً بدیهی است که در آغاز تشکیل هیئت اجتماعی، ابداً چنین عقد اجتماعی وجود نداشته و موادی را هم که «ژان ژاک روسو»^۱ می‌گوید بین افراد جامعه وضع شده، در بین نبوده و این قرارداد و مواد، کاملاً فرضی و تئوری است و می‌توان انتقادات ذیل را مخصوصاً در قسمت «دادن حق مجازات به جامعه» به عقیده مزبور وارد دانست؛

اولاً؛ برای چه انسان اولیه، حق مجازات دارد؟ ژان ژاک روسو می‌گوید بشر در حال طبیعی، حق مجازات دارد ولی علت این حق را ذکر نمی‌نماید در صورتی که بحث بر سر همین است که آیا بشر، حق چنین مجازاتی را دارد یا خیر؟

ثانیاً؛ از کجا معلوم است که مجرم، به تنبیه شدن و قبول مجازات، رضایت داده باشد؟ در صورتی که ژان ژاک روسو می‌گوید مطابق عقد اجتماعی منعقد بین افراد هیئت اجتماعی، مردم رضایت داده‌اند که در صورت تخلف از مواد قرارداد اجتماعی، مجازات

۱. Jean-Jacques Rousseau (۱۷۷۸-۱۷۱۲).

را استقبال نموده، به طیب خاطر به پای دار رفته، طناب را هم خودشان به گردن خویش می‌افکنند؟! بدیهی است در مرحله عمل، چنین رضایتی، بعید بلکه محال به نظر می‌آید. ثالثاً؛ بر فرض مسلّم بودن این دو، از کجا حق اعمال مجازات، به جامعه و هیئت دولت سپرده شده است؟ هیچ دلیل تاریخی و اماره منطقی نیز در اثبات این منظور، جز فرض و تئوری ژان ژاک روسو در دست نیست.

بدیهی است به دلایل فوق‌الذکر، عقیده نویسنده اجتماعی قرن هیجدهم در «شناختن حق مجازات» حتی برای افراد جامعه، مردود است.

مبحث دوم: عقیده بکاریا؛ جامعه حق دفاع دارد.

«بکاریا»^۱ عالم ایتالیایی که در قرن هیجدهم زیست می‌کرد و در اواخر همان قرن، فوت نمود، در موضوع حق جامعه بر مجازات، عقیده مخصوصی دارد که در کتاب خود موسوم به «رساله در موضوع جرم و مجازات»^۲ بحث کرده است.

گفتار اول: تئوری جرم و مجازات

در این کتاب که در سال ۱۷۶۴ میلادی نگاشته شده، عالم مزبور، حق مجازات را به جامعه، بدین طرز می‌دهد که اولاً هر یک از افراد بشر در حالتی که به انفراد، زیست می‌نمایند، حق دارند در صورتی که طرف حمله و تجاوز واقع شدند، از خود دفاع نمایند. ثانیاً با مسلّم بودن این حق برای هر شخصی در زندگانی انفرادی، هنگامی که اختیارات اداره امور افراد، به دست جامعه و نمایندگان آنها واگذار می‌گردد، همین حق دفاع در برابر تجاوزات، از افراد، به هیئت جامعه منتقل می‌گردد و بنابراین جامعه، حق دفاع خواهد داشت.

۱. Cesare Bonesana di Beccaria (۱۷۹۴-۱۷۳۸).

۲. Dei delitti e delle pene. (ایتالیایی).

گفتار دوم: انتقاد از عقیده حق دفاع

گرچه عقیده مزبور با منطق و دلیل، مطابقت دارد و اتفاقاً نمی‌توان گفت کسی هنگامی که طرف حمله واقع می‌شود، حق دفاع ندارد ولی آن عملی که از جامعه، برای مجازات مجرم سر می‌زند، تطبیق با این نظریه نمی‌نماید زیرا عالم مزبور، با طرح این تئوری، می‌خواهد مجازاتی را که از طرف جامعه نسبت به مجرم اعمال می‌گردد، مشروع بداند در صورتی که با تصدیق به صحت نظریه شناسایی حق دفاع جامعه از مجرم، نمی‌توان معتقد گردید که اعمال مجازات درباره مجرم، همان اجرای حق دفاع می‌باشد. چرا؟ برای آنکه صحیح است هنگامی که حق کسی، طرف تجاوز و حمله واقع گردد، باید از آن مدافعه کرد ولی مجازات درباره مجرمین، هیچ وقت در هنگامی که به حق شخصی‌ای تجاوز می‌شود، اجرا نمی‌گردد که بتوانیم نام آن را دفاع از حق و جلوگیری از تجاوز گذاریم بلکه همیشه پس از اینکه به حق کسی تجاوز شد، مال شخصی دزدیده شد، کسی به قتل رسید، یعنی هنگامی که موقع و زمان دفاع از حق گذشت، جامعه تازه در صدد کشف امر و تعقیب مرتکب برآمده، پس از مدتی که او را به دست آورد و غالباً ممکن است بی‌گناهان را دستگیر کرده باشد و از مراحل تعقیب گذرانده باشد، آنگاه او را محکوم به مجازات می‌نماید. در این صورت، آیا می‌توان گفت که مجازات مجرم، پس از زمانی که از موقع تجاوز به حقوق شخصی گذشته، دفاع از حق محسوب خواهد شد؟ دفاع و جلوگیری، در حین تجاوز از حقوق است و چون جامعه نمی‌تواند در همان زمان، از مجرم جلوگیری نماید، بنابراین مجازاتی را که در حق مجرم، پس از انقضا مرحله دفاعی اعمال می‌نمایند، صورت سیاست و تنبیه را دارد، نه اعمال حق دفاع.

مبحث سوم: حق چگونه تکوین یافته است؟

اگر در طرز ایجاد این اسم که در لباس زیبایی، قامت نادرستی را جلوه گر کرده است، دقتی نماییم، معلوم می‌شود علت اینکه جامعه به خود، حق مجازات داده، برای چیست. برای تحقیق در تکوین حق، لازم است بینیم منشأ قواعد حقوقی چیست؟

گفتار اول: منشأ قواعد حقوقی بشر

در اینکه اساس حقوق، مبتنی بر چیست، علمای حقوق متفقاً چند چیز را مبنا قرار می‌دهند؛ یکی عرف و دیگری عادت. زیرا هریک از شقوق مختلفه حقوق از قبیل حقوق مدنی و تجاری، جزایی و حتی بین‌الملل عمومی و خصوصی، مبنایش بر روی این دو قرار گرفته است. پس می‌بینیم حقوق، از آسمان آفریده نشده و یک چیز تازه‌ای که بر خلاف طبایع بزرگان یک قومی باشد، تنظیم نیافته است. چرا؟ برای آنکه هر چیزی را که شما در عرف، معمول می‌بینید یا آنکه به طور عادت، بین مردم، مجرا مشاهده می‌کنید کمتر منطق و دلیل در آن متجسس می‌شوید زیرا بزرگترین رکن عرف و عادت را «زور و قوه اشخاص قوی» ترتیب داده‌اند.

نظری به زندگانی اولیه بشر یعنی آن روزی که هنوز قدم در دایره اجتماع نگذاشته بود، بیفکنید. در آن روز، هرکس از لحاظ قوای بدنی قوی‌تر بود، همه چیز را حق خود می‌دانست زیرا توانایی بازوانش به او اجازه برآوردن هر آرزویی را می‌داد. رفته رفته زندگانی اجتماعی، بشر را در تار و پوذهای خود مقید ساخت و اخلاق اجتماعی، آداب و عادات و غیره تولید کرد. اشخاص قوی، منتظر فرصت بودند آنچه را بهتر فکر می‌کنند و هرچه را برای خود می‌پسندند، به نحوی به جامعه تحمیل نمودند. به این جهت، در مناقشات افراد و در منازعه‌های خصوصی اشخاص، مداخله کردند و آنها را به اصلاح دعوت نموده، قراردادهایی برایشان تهیه نمودند که برای رفع اختلافات و اشکالات جامعه، مبنایی محسوب گردد. این مقررات، به صورت عادت و عرف در بین مردم معمول بود تا هنگامی که پادشاهان یا اشخاص متفکرت‌تری، همین مقررات را بر روی کاغذ آورده، موادی برای آن تهیه نموده، نامش را «حقوق» گذارند.

چرا به فکر تدوین این مقررات افتادند؟ برای آنکه طبقه زورمند که به طور عادت، منافع خود را حفظ می‌نمود و حق حکومت و امارت را عرفاً و عادتاً، مردم برای او قائل بودند، دیدند ممکن است مردم بیدار شده، ترک این عادت کنند و در این صورت آمریت‌شان تا وقتی پایدار خواهد بود که قدرتشان پابرجا هست ولی همین که خورشید اقبالشان افول کرد، از بین خواهد رفت. این بود که به فکر جدیدی افتادند؛ همان منظوره‌ای خود را به صورت «حق» درآورده، تدوین کردند تا خود و ورثه و قبیله

ایشان، از همان حق بهره‌مند گردیده، محکوم بودنِ توده نیز به صورت «حق محکومیت»، طرف تصدیق خودشان واقع شود. این است مبنای تکوین حق.

گفتار دوم: منشأ تکوین حق در امور جزایی

در امور جزایی نیز همین ترتیب برقرار گردیده است زیرا می‌بینیم طبقه زورمند، سیاستها و طُرقی را در جامعه اتخاذ نموده‌اند که بدان وسیله، عادت و عرف جامعه به صورت حقوق درآمده، قوت قانونی پیدا نماید تا منافع شخص قوی، به صورت موادی درآمده با مختصر جرح و تعدیلی، اساس حقوق جزایی را ترتیب دهد. این نکته مهم در تاریخ حقوق جزایی دنیا کاملاً دیده می‌شود و از یک نظر اجمالی، به خوبی می‌توان آن را درک نمود. مثلاً در قوانین جزایی ممالک قدیمه دیده می‌شود مجازات مرتکبین جزایی بر چند درجه است. به هر طبقه از مردم، جریمه و دیه مخصوصی تعلق می‌گیرد چنانکه اگر یکی از اشراف یا اعیان مملکت، مرتکب جنایتی می‌شد، جریمه‌اش کم و اگر از طبقه پست بود، مجازاتش زیاد و حتی به قتل محکوم می‌گردید. مثلاً حتی تا ۲۰ سال قبل و پیش از تدوین قانون جزای عمومی در مملکت خودمان، اگر کسی به نوکر یکی از رجال مملکت بی‌احترامی می‌کرد، آن شخص ثروتمند، حق داشت مرتکب را شخصاً به منزل خود برده، زیر شلاق لِه نماید و کسی هم حق اعتراض به نداشت.

بدیهی است اینگونه منازعات خصوصی و انتقام شخصی در بین بشر، قبل از وضع حقوق جزایی، سبب شد طبقه ضعیف هم به تنگ آمده، جسته‌جسته مقاومت‌هایی در برابر اغنیا نمایند. در نتیجه این مقاومت‌ها، اشخاص قوی‌تر از قبیل کدخداها، داروغه‌ها، شروع به مداخله و میانجی‌گری در این منازعات نمودند و غرضشان نیز از مداخله مزبور، این بود که به نام «خون بست» جریمه بگیرند زیرا این جریمه، به نفع کدخدا و داروغه بوده و معیشت و زندگانی آنها را تأمین می‌نمود.

این فکر، متنفذین و زورمندان را واداشت که در نتیجه مداخله در امور جزایی و تراحمات افراد به یکدیگر، بتوانند سیاست برتری و رجحان خود را حفظ نموده، به عنوان «حق مجازات» و اجرای این حق، معاش و منافع خود را تأمین نمایند. کم‌کم این فکر، تا آنجا قوت پیدا کرد که از وقوع جرایم توسط افراد، برای آن دسته اقلیت متنفذ قوی که

تشکیل دولت را می‌داد، منافع و حقوقی ایجاد شده، به نام «جلوگیری از انتقام شخصی و برقراری مدافعه اجتماعی»، همان عرف و عادات جزایی متداوله را به صورت حقوق جزایی درآورده، حق مجازات را نیز به خود بدهند.

گفتار سوم: آیا مجازات، مشروع و مطابق حق است؟

با توجه به طرز تکوین حق، چه در امور حقوقی و چه در مسائل جزایی، آیا نمی‌توان گفت حق مجازاتی را که جامعه برای خود قایل شده است، به معنای حقیقی حق، فاقد هرگونه دلیل حقانه است؟ بشر قوی، در عهد بدویت، چون بازوانش قوی‌تر بود، همین که بشر ضعیفی به او تعظیم نمی‌کرد، او را به مجازات می‌رسانید و اگر از او می‌پرسیدند چرا او را می‌زنی؟ قطعاً می‌گفت چون به من احترام نکرد، «حق تنبیه و تربیت» او را داشتم. بشر متمدن امروزی نیز که از آغاز بچگی، به مدرسه رفته و تحصیل کرده است، با وجود داشتن ملک و خانه و ثروت، پس از فراغت از تحصیل، به کاری که جامعه او را آبرومند نامیده، می‌پردازد و همین که یک بشر بیچاره‌ای را می‌بیند که از دو، سه سالگی، پی تحصیل نان، شب و روز دویده و برای سدّ جوع خود، چیزی از او کش می‌رود، به نام حق، او را به محکمه، جلب و به مجازات می‌رساند. اگر از او یا قاضی محترمی که حکم محکومیت صادر کرده پرسید چرا این بیچاره را مجازات نموده‌اید؟ خواهد گفت: چون به حقوق مالکیت دیگران تجاوز کرد، «حق تنبیه و تربیت» او را داشتیم.

آیا عمل انسان متمدن امروزی با عمل بشر عهد بدویت، هیچ فرقی با یکدیگر دارد؟ آیا اگر نظامات و تشکیلات اجتماعی، طوری تنظیم می‌یافت که این شخص مجرم هم در زندگانی خود کامیاب بود، چنین جرمی حاصل می‌شد؟ اگر به طبقه مجرمین، از لحاظ تربیت روحی و فکری، ظلم نمی‌شد و طبقه آمره به آنها زور نمی‌گفتند، آیا آنها هم احتیاجی به دفاع از حق خود داشتند که طبقه آمره، این دفاع را تجاوز دانسته، به خود، حق تنبیه و مجازات را بدهند؟ اینجاست که می‌بینیم جامعه، حق مجازات را به معنای حقیقی حق، ندارد بلکه علت اینکه چنین حقی را به خود می‌بندد، به همان دلیل است

که اساساً «حق» یعنی قدرت طبقه توانا و زورمند که مجرم را از لحاظ اینکه مجازات، مشروع یا غیرمشروع است، مجازات نمی نمایند.

فصل سوم: آیا مجرم در ارتکاب جرم آزاد است؟

کسی را می‌بینید وارد خانه شده، چیزی را می‌دزدد، هنوز آنچه را دزدیده، نفروخته است که دستگیر شده و در تحت تعقیب درمی‌آید. در تحقیقات نیز اعتراف از او گرفته می‌شود. در محکمه نیز صراحتاً خود را مرتکب معرفی می‌نماید. قاضی محکمه، چه می‌کند؟ قاضی، به صدور حکم مجازات رأی می‌دهد. اگر بپرسند چرا چنین رأیی داده‌ای؟ خواهد گفت: «چون این شخص، صراحتاً اظهار داشته که دزدی کرده‌ام، پس به اراده خود چنین کاری را که بر خلاف قانون می‌باشد، مرتکب شده و باید مجازات گردد». آیا این منطق صحیحی است؟ مگر این شخص، در ارتکاب چنین عملی، آزاد بود؟ بلی! اگر ثابت شود آزاد بود، ممکن است این مجازات را صحیح دانست ولی بحث بر سر این است که آیا بشر آزاد می‌باشد یا خیر؟ در این موضوع، عقاید مختلفی اظهار گردیده که از قدیم تا امروز در تغییر است.

مبحث اول: عقیده حکمای قدیم؛ بشر آزاد است.

حکمای قدیم، در آزاد بودن شخص در صدور اعمال خود، دو دسته شده‌اند؛ بعضی عقیده آزادی و برخی عقیده اجباری بودن اعمال بشر را پیروی نموده‌اند ولی به طور کلی، عقیده آزاد بودن بشر در اعمال خود، بر نظریه اولی در نزد آنها ترجیح داشت.

گفتار اول: نظریه جبر و تفویض در نزد حکمای ما

حکمای قدیم معتقدند که بشر، هیچ تقصیری ندارد زیرا اساساً انسان موجودی است که اختیارات او در دست آفریننده دنیا است. هیچ عملی از مخلوق سر نخواهد زد مگر آنکه اراده خالق باشد. بنابراین انسان در ارتکاب هر عملی، مجبور بوده، نمی‌توان او را مأخوذ دانست. حکیم عمر خیام، طرفدار این عقیده بود و از اشعار او کاملاً نظریه مزبور روشن می‌گردد. چنانکه در این رباعی با کمال صراحت می‌گوید:

یزدان چو گل وجود ما می‌آراست دانست ز فعل ما چه خواهد برخواست
بی حکمش نیست هر گناهی که مراست پس سوختن قیامت از بهر چه خواست

مولوی، صاحب کتاب مثنوی، عقیده تفویض را در اعمال بشر قائل است و می‌گوید هر عملی که از شخصی سر می‌زند، بسته به اراده خود اوست و کاملاً مختار می‌باشد و از طرف خداوند در انتخاب اعمال به مخلوق، آزادی تفویض گردیده است و عقیده خود را در حکایاتی با استدلال قابل توجهی نقل می‌نماید که بعضی از آنها به قرار ذیل می‌باشد:

گفت دزدی شحنه را کای پادشاه آنچه کردم بود آن حکم اله
گفت شحنه آنچه من هم می‌کنم حکم حق است ای دو چشم روشنم
چون برد یک حبه از تو یار سود اختیار جنگ در جانت گشود
چون که آید نوبت شکر و نعم اختیارت نیست و ز سنگی تو کم

همچنین در حکایتی دیگر، به طرز ذیل می‌گوید:

آن یکی بر رفت بالای درخت می‌فشاند او میوه را دزدانه سخت
صاحب باغ آمد و گفت ای دنی از خدا شرمیت کو چه می‌کنی
گفت از باغ خدا بنده خدا گر خورد خرما که حق کردش عطا
عامیانه چه ملامت می‌کنی بخل بر خوان خداوند غنی
گفت ای اییک بیاور آن رسن تا بگویم من جواب بوالحسن

می زدش بر پشت و پهلوی چوب سخت	پس بیستش سخت آن دم بر درخت
می کشی این بی گنه را زار زار	گفت آخر از خدا شرمی بدار
می زند بر پشت دیگر بنده خوش	گفت کز چوب خدا این بنده اش
من غلام آلت و فرمان او	چوب حق و پشت و پهلوان او
اختیار است اختیار است اختیار	گفت توبه کردم از جبر ای عیار

به طور کلی، عقیده تفویض از نظر اینکه مساعد حفظ انتظامات جامعه بوده، بیشتر طرف توجه حکمای ما بوده و به همین جهت حکمای طرفدار آن نظریه، نسبتاً کم و نادر بودند.

گفتار دوم: نظریه حکمای اروپا در آزادی بشر

بحث بر سر آزادی بشر در تحت عنوان خاصی از مباحث مهم «معرفت الروح» است که طرف توجه حکما واقع شده و چون بحث دقیق و مبسوط آن فعلاً یکی از مسائل مهم و خارج از موضوع ما است، به اختصار می پردازیم. در این موضوع، چند قسم دلیل اقامه شده است:

۱- از نظر معرفت الروح: اولین فیلسوفی که معتقد به آزادی کامل بشر در کلیه اعمال خود گردیده، «ارسطو» حکیم یونانی است که می گوید: «ما کاملاً صاحب اختیار در صدور هر عملی از ناحیه خود هستیم». «بوسوئه»^۱ دانشمند فرانسوی می گوید: «هنگامی که من می خواهم کاری بکنم، فکر آن کار را در نظرم مجسم نموده، در اطراف آن با خود مشورت می نمایم که آیا این کار را بکنم یا نه. پس کسی که با خود در کاری مشورت می کند، مطالعه می نماید، کاملاً آزادی خود را در انتخاب آن کار، حس و تصدیق می نماید». «دکارت»^۲ فیلسوف فرانسوی می گوید: «ما به طوری از آزادی معنوی و اخلاقی خود در صدور اعمال، مطمئن هستیم که هیچ چیز را در نظر نمی گیریم مگر اینکه از آن اطلاع کامل و روشنی داشته باشیم».

به طور کلی، عقیده این دسته از حکما، این است که اولاً چون قبل از شروع به عمل، شخص، فکر کار را در نظر گرفته و در اطراف آن مطالعه می نماید و ثانیاً در حین

۱. Jacques-Bénigne Bossuet (۱۶۲۷-۱۷۰۴).

۲. René Descartes (۱۵۹۶-۱۶۵۰).

ارتکاب عمل، شخص کاملاً حس می‌نماید که یگانه عامل اجرای آن کار، خود اوست و ثالثاً پس از اجرای عمل نیز اظهار شغف یا ندامت از کار خود می‌نماید. بنابراین در صدور هر کاری، بشر، آزاد و مختار بوده و هر عملی منحصرأ از روی اراده فاعل آن صادر گردیده است.

حکمای مخالف این عقیده، به جهات ذیل، بدان معترض شده‌اند:

«اسپینوزا»^۱ حکیم آلمانی می‌گوید: «وجود اراده و اثبات آزادی در کار به دلیل حضور وجدان شخص از جهت مشورت برای آن کار و انتخاب طریقه عمل، اشتباه محض است». زیرا راز و نیاز درونی در اینکه «من این کار را کردم»، از نظر میلی است که به کار داشته‌ام و از وقوع چنین عملی خوشم آمده است، نه از این حیث است که من یگانه فاعل مختار اجرای آن مقصود بوده‌ام. مثلاً فرض کنید سنگی در حال افتادن است. اتفاقاً افتاد. طبیعی است او خیال می‌کند خود او عامل افتادن خود بود در صورتی که اینطور نیست. وقتی شخصی، نظر به کشیدن انتقام، شخصی را می‌کشد، قطعاً تصور خواهد کرد خود او با کمال آزادی، آن شخص را کشته است در صورتی که او این شخص را نکشته بلکه عمل بدوی مقتول که فکر انتقام را در مخیله قاتل پرورانده، عامل این قتل بوده است.

۲- از نظر علم اخلاق: طرفداران وجود اراده آزاد در اخلاق بشر، معتقدند که از لحاظ علم اخلاق، حکما دو چیز را در اثبات اراده، قائل شده‌اند؛ یکی «الزام» و دیگری «مسئولیت» که هر دو، دلیل بر وجود آزادی اراده بشر است؛ ۱- ما معتقد هستیم که مطیع «قانون وظیفه‌شناسی» هستیم؛ یعنی ملزم و مجبور به اجرای بعضی از کارها و خودداری از اجرای کارهای معین دیگری هستیم و چون هر الزام و تعهدی مبنی بر این اصل است که شخص متعهد در آن واحد، هم می‌تواند آن کار را انجام دهد و هم نمی‌تواند، بنابراین ثابت می‌شود که هر بشری، در هر کاری آزاد است منتها ملزم می‌شود که یکی از شقوق را به اختیار خود برگزیند. ۲- ما در کارها برای خود، مسئولیت قائل هستیم. طبیعی است مسئولیت اخلاقی برای کسی امکانپذیر است که معتقد باشد که هر کار مسئولیت‌داری از اراده آزاد سر می‌زند و آلاً مسئولیت، بی‌معنی است.

۱. Baruch Spinoza. (۱۶۷۷-۱۶۳۲). اسپینوزا، هلندی بود که نویسنده، در متن، به اشتباه، وی را آلمانی می‌داند.

بدیهی است دلیل فوق، بیشتر، نظری است تا عملی زیرا «وظیفه» و «مسئولیت» که در علم اخلاق برای بشر قائل می‌شوند، مبتنی بر یک تعهد عملی برای هریک از افراد بشر نبوده که بتوانیم بگوئیم هر بشری، خود آزادانه متعهد گردیده است بلکه قوانین راجعه به وظیفه و مسئولیت، به افراد جامعه تحمیل گردیده است و به طور عادت، از قدیم تا امروز باقی مانده است. عقیده فوق، به همین جهت، جنبه عملی ندارد.

۳- از نظر علم اجتماع: از نظر اجتماعی، موافقین عقیده آزادی بشر می‌گویند در هر اجتماعی، رویه‌ای را برای مجازات مجرمین و تشویق خدمتگزاران قائل می‌باشند. بعضی از کارهای مردم را ممنوع داشته، برخی را تشویق می‌کنند و مجازات یا تشویق، برای کسی اجرا می‌شود که آن شخص، شایسته یکی از این دو مرتبه باشد و لیاقت نیز فرع بر آزادی شخص است.

«بوسوئه» طرفدار این عقیده، مثال ذیل را در این مورد متذکر می‌شود:

«هیچ وقت طفلی را که زشت و بد ترکیب باشد، تنبیه نمی‌کنند و از او بد نمی‌گویند ولی همان طفل اگر لجوج و بد خلق باشد، او را سیاست می‌نمایند، برای آنکه این کار، به اراده او بسته است و او می‌تواند از آن خودداری کند در صورتی که زشتی یا بدترکیبی به اراده او مربوط نیست». پس مجازاتی را که در جامعه، برای مجرم قائل هستند، از این جهت است که شخص را در ارتکاب جرم یا خودداری از آن، مختار مطلق می‌دانند. به همین لحاظ، قبل از آنکه متهم را در تحت شکنجه و مجازات درآورند، سعی می‌کنند ببینند آن شخص در ارتکاب جرم، مسئولیتی دارد یا نه زیرا ممکن است از روی اجبار یا بدون تشخیص و اطلاع، جرمی را مرتکب شده باشد. باین عمل مجازات مجرم، خود دلیل بر آزاد بودن او در ارتکاب عمل است.

بدیهی است عمل جامعه از حیث مجازات مجرم، دلیل بر اینکه مجرم در ارتکاب عمل، آزاد بوده، نیست بلکه این مجازات، معلول به علل دیگری است که به کلی از این موضوع خارج است. «لایبنیتز»^۱ عالم آلمانی، جواب این استدلال را اینطور می‌دهد: مجازات مجرم، فقط از این نظر است که جامعه می‌خواهد از جرم واقع شده، دفاع نموده باشد و بدین وسیله به اصلاح اخلاق جامعه کوشیده باشد، نه از این نظر که چون مجرم

۱. Gottfried Wilhelm Leibniz. (۱۶۴۶-۱۷۱۶).

در ارتکاب جرم یا خودداری از آن، آزاد بوده و با وجود این، مرتکب جرمی گردیده است، او را تنبیه می‌نمایند. مثلاً دزد را برای این مجازات می‌کنند که او را از اذیت کردن به دیگران، منحرف سازند چنانکه دیوانه خشمگین را برای ممانعت از تجاوز به مردم، در حجره منفرد دارالمجانین پنهان می‌دارند. بنابراین عمل مجازات مجرم از طرف جامعه، دلیل بر وجود «آزادی اراده» در بشر نیست.

گفتار سوم: یک واقعه حیرت‌انگیز در اثبات آزادی بشر

مطالب فوق، شامل عقاید مختلفه علمای معرفت‌الروح بود که عاری از ارائه یک واقعه عملی است ولی نگارنده که مدتها در این مسائل فکر می‌کردم، با اینکه در شناختن آزادی اراده بشر در ارتکاب جرم، در تردید هستم، یک واقعه حیرت‌انگیزی را شنیدم که مثبت آزادی اراده بشر در اشخاص و حتی در اطفال خردسال است. جریان واقعه به قرار ذیل می‌باشد:

سال گذشته، هنگامی که به وکالت عمومی پارکه بدایت اشتغال داشتم، وقتی خدمت آقای «آقا ضیاءالدین نوری» وکیل دوره هفتم مجلس شورا که در آن وقت، مستشار دیوان عالی تمیز بودند، رسیدم، صحبت از مسائل جزایی به میان آمد. ایشان، از کسانی است که دارای ذوق فلسفی است در مسائل، مخصوصاً به حقایق امر و علل یک واقعه، توجه می‌نمایند. مشارالیه جریان یک قتل را که دوسیه آن در دیوان عالی تمیز در تحت نظر ایشان بود، برای نگارنده نقل می‌فرمودند که مشعر بر آزادی اراده بشر در ارتکاب جرم می‌باشد. قضیه از این قرار است که در نتیجه مواضعه و تبانی چند نفر، تصمیم به قتل زنی گرفته می‌شود. مجرمین اصلی، برای انجام این مقصود، دو نفر طفل ۱۴ ساله و ۱۲ ساله را که از خدمتکاران زن بودند، حاضر به انجام عمل می‌نمایند. شبانگاه مقداری سم در ظرف آبی که بالای سر زن بوده، ریخته، او آب را نوشیده و در حالی که فریاد «سوختم سوختم» می‌زند، برای استفراغ، از جای برخاسته، بر لب حوض می‌رود. طفل ۱۴ ساله به سمت او حمله ور شد، گلویش را سخت فشرده، دهانش را نیز محکم گرفته تا همانجا خفه می‌شود. پس از خاتمه عمل، در خانه را، هر دو طفل، از داخل قفل کرده، از بالای پشت بام خانه‌های دیگر فرار می‌کنند. هنگامی که قضیه کشف شد، هر دو

طفل را دستگیر می‌کنند، در محبس انفرادی توقیف می‌کنند. طفل ۱۴ ساله، شدیداً از عمل خود متنفر شده، به قدری اظهار پشیمانی از کردار خود می‌نماید که بالاخره متوسل به شال کمر خود گردیده، آن را از بر درآورده، به گلوی خود انداخته، طوری خویش را آویزان نموده که پس از چند دقیقه، وقتی درب محبس را باز کردند، او را مُرده یافتند.

درست دقت کنید! ببینید بشر چگونه در ارتکاب جرم آزاد است و تا چه اندازه، آزادی خود را حس می‌نماید که پس از وقوع عمل، تأسف می‌خورد، نادم می‌شود و آن وقت برای چاره‌جویی، به خود کشتی دست می‌زند! در این واقعه، می‌بینید که بشر، آزادی خود را احساس نموده، معتقد هم هست که ارتکاب جرم، فقط به اراده او بوده منتها با مقتضیات محیط و پیشنهاد محرکین جرم، نتوانسته مقاومت کند و مرتکب جرم گردیده است و پس از آنکه مقتضیات مزبور، مرتفع گردید، کاملاً آزادی خود را احساس نموده، با اظهار تأسف و ندامت از اینکه فاعل جرمی شده، خود را هم تلف کرده است.

مبحث دوم: عقیده حکمای جدید؛ بشر، آزاد نیست.

اگرچه عقیده مجبور بودن بشر در صدور اعمال خود، از قدیم نیز شایع بوده و اساس عقیده مذهبی یونانیان قدیم و همچنین عقیده متصوفین را در تحت عنوان «تقدیر سرنوشت» و اینکه تمام اعمال، از عالم بالا نازل شده است، نشان می‌دهد ولی چون حکمای جدید با دلایل علمی و براهین محسوسی، عدم آزادی بشر را در اعمال خود ثابت نموده‌اند، بحث و تذکر و استدلال‌ات این دسته از حکما، قابل توجه بوده، فقط به ذکر این قسمت اکتفا می‌شود.

گفتار اول: پیروان عقیده جبر از لحاظ علمی

حکمای جدید اروپا پس از بسط دانه علم و دقت در تاریخ قطعی و محسوس آن، تناقض و موارد متضادی بین عقیده آزاد بودن بشر در اعمال و آثار حاصله آن می‌بینند و به دلایل علمی ذیل، معتقد هستند که بشر در اعمال خود آزاد نیست:

۱- آزادی و تناقض آن با فن احصائیه:

فن احصائیه که در قرن نوزدهم طرف اهمیت قرار گرفته و پایه علوم یا فصل مشترک آنها محسوب می‌شود، ثابت می‌نماید که بشر در اعمال خود آزاد نیست بلکه کارهای کلیه افراد موجوده در هیئت اجتماع، تابع قوانین اجتماعی می‌باشد به طوری که بر طبق آن، عالم به فن احصائیه حتی با صراحت می‌تواند اعمال آتیه و کمیت آن در بین افراد و هیئت اجتماعی را پیش‌بینی کند. مثلاً تعداد واقعات ازدواج با آنکه از اعمال بشر به شمار می‌آید مثل تعداد واقعات مرگ افراد، به طور دائم دیده می‌شود. یا تعداد واقعات جرم مثل واقعات مرض، منظم و همیشگی به نظر می‌آید به طوری که می‌توان پیش‌بینی کرد مثلاً در شهر تهران در اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۸ تعداد واقعات دزدی چقدر یا واقعه قتل و ضرب و جرح چه مقدار خواهد بود.

طبیعی است به همان دلیلی که همه معتقد هستیم و هیچ شخصی از روی اراده و آزادی نمی‌خواهد مریض شود یا میل ندارد بمیرد و معهذا بر طبق فن احصائیه، تعداد اینگونه واقعات غیرعادی بشر را می‌توان برای آتیه نیز پیش‌بینی کرد. هیچ شخصی هم از روی اراده آزاد، به قتل و دزدی و سایر کارها دست نمی‌زند و به همین جهت است که اینگونه اعمال بشر مثل واقعات غیرعادی مسلمة بشر از قبیل فوت و مرض، تعداد آن معلوم و در هر ماه و سال، قابل پیش‌بینی می‌باشد و از اینجا ثابت می‌شود که اعمال بشر، تابع قوانین ثابت و لایتنغیر و در تحت تأثیر همان عواملی است که سرنوشت، تعداد واقعات مرض و فوت را تعیین می‌نماید.

پس چگونه می‌توان گفت بشر در ارتکاب جرم، آزاد است؟ در صورتی که تعداد جرم یعنی میزان صدور این عمل آزاد بشر، قابل پیش‌بینی و تعیین است. اگر دزد، در عمل دزدی خود آزاد است، من از کجا می‌توانم پیش‌بینی کنم که در شهریورماه هر سال، در تهران، احصائیه، فزونی دزدی را نشان می‌دهد؟ پس فقط این عمل دزد، تحت تأثیر قوانین اجتماعی است که از مطالعه و آگاهی به آن، من می‌توانم چنین پیش‌بینی نمایم.

۲- آزادی و تناقض آن با یک قانون عمومی:

«کانت» فیلسوف معروف آلمانی، یک عقیده قابل توجهی از لحاظ علمی در موضوع آزادی بشر در صدور اعمال خود اظهار می‌دارد که متکی به یک قاعده مهم علمی مربوط به اساس خلقت و تکوین دنیا می‌باشد.

به عقیده حکیم آلمانی، این یک اصل مسلم و قابل اعترافی است که هرچه در دنیا موجود است، به طبیعت، مربوط و متعلق می‌باشد. مثلاً تمام آثار خلقت و تظاهرات آن، روابط بسیار نزدیک و دقیقی با یکدیگر دارند و به طوری این ارتباط موجود است که در حقیقت، هر اثری، محرک و عامل خود را، اثر دیگر طبیعت که قبل از او به وجود آمده، می‌داند. این یک قاعده مهم خلقت می‌باشد که بر طبق موازین علمی ثابت شده است. با در نظر گرفتن این قانون عمومی خلقت، اگر ما بخواهیم مدعی شویم که در اعمال بشر یعنی در «اراده» او، آزادی وجود دارد، مثل این است که بر خلاف قانون عمومی خلقت، قائل شویم که یک اثر طبیعت، بدون دلیل و وجود مؤثری به وقوع پیوسته در صورتی که چنین فرضی، محال و بر خلاف منطق و موازین علمی می‌باشد زیرا که عمل «آزاد» یعنی کاری که هیچ رابطه و تعلق به عمل مقدم و یک اثر بدوی دیگر نداشته باشد. در این صورت، کلیه اعمال، آزاد و بدون وجود رابطه مؤثر بدوی صادر شده است. یک دور و تسلسلی از این فرض غلط حاصل می‌گردد که معارض و متناقض با اصل کلی خلقت یعنی تکوین عالم خواهد بود. بدین جهت نمی‌توان گفت بشر در صدور اعمال خود آزاد می‌باشد بلکه عمل بشر، تابع قانون کلی خلقت بوده، مربوط به اعمال بدوی است، نه آزاد و مستقل از هر اثرِ مقدمی.

۳- آزادی و تناقض آن با قانون قوه:

فلاسفه پیرو اصول علمی در امور، با عقیده آزادی اراده بشر در اعمال، بدین دلیل مخالف هستند که می‌گویند این عقیده، بر خلاف علم و یک قانون طبیعی می‌باشد که تاکنون از آن، نتایج مشتبه علمی از قبیل اختراعات محیرالعقول گرفته شده است.

این قانون که یکی از اصول مهم «فیزیک» می‌باشد، مبنی بر این اصول می‌باشد که در طبیعت و دنیا، هیچ چیزی به خودی خود از بین نمی‌رود و هیچ چیزی، به شخصه، خودش آفریده نمی‌گردد. در حقیقت، انسان هیچ چیزی نمی‌بیند جز تغییر شکل در آفرینش.

این اصل مهم و اساسی در مورد قوه نیز مثل سایر چیزها، صادق و حکمفرما می‌باشد. بنابراین اگر فرض کنیم یک عمل کاملاً آزادی از تغییر شکل یک حرکتی که قبلاً موجود بوده، ایجاد نشده باشد، مثل این است که بگوئیم قوه، به خودی خود خلق گردیده یا معدوم شده است یا به عبارت اُخری، یک عمل خارق‌العاده به وجود آمده است بدین معنی که چون عمل، کاملاً آزاد می‌باشد، دنباله و تغییر شکل اعمال بدوی نیست. در حقیقت، این عمل، ناشی از خلق قوه یا معدوم ساخت قوه بوده است در صورتی که مطابق قانون علمی، هیچ چیزی، خوش از بین نمی‌رود و هیچ چیزی، خودش آفریده نمی‌شود.

باید اعتراف نمود تمام حالات داخلی ما، تمام تظاهرات و اعمال ما، هر کدام، از عمل دیگری برمی‌خیزد منتها در تحت تأثیر یک قانون معینی است. ما خیال می‌کنیم در کارها، به طور جدی، خودمان مداخله داریم در صورتی که ما فقط تماشاچی ساده‌ای هستیم که در برابر تغییرات شکل دائمی قوه که بر ما حکمفرماست، قرار گرفته‌ایم و آنچه را هم که ما اسمش را «اراده» می‌گذاریم، در حقیقت، عبارت است از وجود انعکاس کارها در روح ما. به دلایل فوق‌الذکر، حکمای پیرو اصول علمی، عقیده‌مند هستند که بشر، در صدور اعمال خود، ابداً آزاد نیست.

گفتار دوم: پیروان عقیده جبر از نظر انسان‌شناسی

دو دسته از حکما هستند که مطالعات خود در موضوع «اراده بشر در اعمال خود» را منحصر به مراقبت در وجود انسان نموده‌اند و مطابق دلایل محسوس و علمی که در انسان‌شناسی به دست آورده‌اند، عقیده دارند که «آزادی اراده» وجود ندارد. حکمای مزبور، دو دسته‌اند:

۱- از نظر معرفت‌الاعضا:

بسیاری از حکمای جدید مخصوصاً معتقد هستند هر عملی که از انسان سر می‌زند، نتیجه ساختمان بدن، مزاج و حالت اعصاب و مخصوصاً وضع دماغی اوست که در حقیقت، هر عمل صادره از انسان، انعکاس قطعی و محققه اعضای بدن است که در نتیجه مجاورت با اثرات خارجی، باید از او صادر گردد. به عقیده این دسته، اراده بشر، عبارت از قوه‌ای

است که از نتیجهٔ تقدیری تمام قوایی که بر ما حکومت می‌نماید، ایجاد می‌گردد. اگر می‌بینید اراده‌های اشخاص در اعمال، با یکدیگر مشابهت ندارد، فقط از این لحاظ است که اشخاص، به طور مختلف خلقت گردیده‌اند. این است عقیدهٔ علمای این دسته که از نظریه و آثار «تن»^۱ و «بروسه»^۲ و طرفداران این نظریه استنباط می‌گردد.

۲- از نظر معرفت‌الروح:

حکمای دیگری که در معرفت‌الروح مخصوصاً مطالعات نموده‌اند، عقیده دارند که تمام تصمیمات ارادهٔ بشر، به طور لزوم و محقق، در نتیجهٔ تحریکات قوی‌تری اتخاذ می‌شود. «لایبنیتز» حکیم آلمانی، اینطور مقصود خود را تشریح می‌نماید که «اراده» عبارت است از یکی از «قوای هوش و عقل» و بنابراین بدون تحریک و علتی اتخاذ شود، یک تصمیم بی‌منطق و سطحی خواهد بود. مثلاً دزد می‌خواهد دزدی بکند. دو دلیل و تحریک خارجی در روح، به او می‌گویند این کار را نکن زیرا اولاً عمل قبیحی است و ثانیاً به محبس خواهی افتاد. اما سه دلیل و تحریک خارجی دیگری می‌گویند این کار را بکن زیرا اولاً گرسنه هستی، ثانیاً فکر فردا را نباید امروز کرد و ثالثاً از حبس هم خود را نجات خواهی داد. این دو دسته تحریک خارجی، با هم مبارزه می‌کنند و فرض می‌کنیم که دو دلیل لزوم دزدی را، دو دلیل عدم تجویز دزدی، خنثی کرد ولی دلیل سوم لزوم دزدی، چون بدون جواب می‌ماند، «تحریک قوی‌تری است» که اراده را مطیع خود کرده، شخص را به دزدی می‌کشاند. بنابراین تمام اعمال ارادی بشر، در نتیجهٔ تحریکات و تأثیرات قوی‌تری می‌باشد که ارادهٔ بشر را به اطاعت خود درمی‌آورد بدین جهت که اعمال بشر، در دست خود او نبوده بلکه قبلاً تعیین و تقدیر شده است.

۳- یک تجربهٔ علمی در عدم آزادی بشر

علمای معرفت‌الروح، به وسیلهٔ علم «مانیتیزم» نیز در این موضوع وارد مطالعاتی شده، از این حیث نیز ثابت کرده‌اند که بشر در اعمال خود آزاد نیست و پیشرفت این علم، امروزه عقیدهٔ آزادی بشر را در تردید افکنده است.

۱. Hippolyte Taine (۱۸۲۸-۱۸۹۳). فیلسوف فرانسوی.

۲. Francois Broussais (۱۸۳۸-۱۷۷۲). پزشک فرانسوی.

خوانندگان کراراً دیده‌اند که عالم علم خواب، کسی را در برابر دیدگان خیره‌اش نگاهداشته، هرگونه فکری را در این حال به او تلقین می‌نماید به طوری که بی‌ارادگی، مقبول خاطر واقع شده و شخص، خواب رفته، در تحت تأثیرات اراده فاعل، اوامر او را اجرا می‌نماید.

یکی، دو سال قبل، در «گراند هتل»، یکی از خوانندگان^۱ را دیدم، شخصی را از بین تماشاچیان، خواب کرده، کاغذی را به صورت کارد درست کرده، به او داد و گفت برو شخصی را که روی صندلی پنجم نشسته، بکش. او نیز از سین پایین آمده، با پنجه، یواش‌یواش می‌رفت و سعی می‌کرد کسی از این قصد او مطلع نشود تا بالاخره خود را به صندلی آن شخص منظور رسانیده، یک مرتبه به طور ناگهانی کاردی را که به دستش داده بودند، به شکم شخص زده، فرار کرد که خنده بین تماشاچیان در گرفت. عجب در آن بود پس از آنکه از خواب بیدار شده بود، به دنباله خنده‌های مردم، با نظر شگفت‌آمیزی نگاه می‌کرد و هرکس از او می‌پرسید چه کرده است، اظهار بی‌اطلاعی نموده، عمل خود را منکر شده بود.

وضعیت فوق، طوری رو به فزونی گذارده که در بعضی از قوانین جزایی اروپا، خواب‌کننده را که فکر جرم، به معمول تلقین نموده و او را خواب کرده، به عنوان محرک جرم تعقیب می‌نمایند و به مجازات می‌رسانند در صورتی که این شخص، به طور محسوس و مطابق موازین قانون مجازات، جرمی مرتکب نشده و نمی‌توان او را معاون جرم دانست. همین اصل قضایی که مقننین قانون جزا مراعات کرده‌اند، روشن می‌کند که شخص خواب رفته، در ارتکاب جرم آزاد نبوده است.

بعضی دیگر از علمای معرفت‌الروح می‌گویند علاوه بر اینکه بشر در ارتکاب هر عملی آزاد است، شخصی را هم که در حالت خواب مغناطیس، مرتکب جرمی شده باشد، از روی اراده و آزادی، این کار را کرده است و برای اثبات منظور خود، به تجربه‌های عملی در لابراتوار نیز گردیده‌اند. یکی از این آزمایشها این است که روزی یکی از خواب‌کننده‌ها در حضور جمعی در لابراتوار مخصوصی، دختری را خواب کرده، پس از آنکه خواب او را عمیق نمود، به او امر کرد که رفته و موی سر یکی از حضار را

۱. اینجا منظور از «خوانندگان»، یکی از مخاطبان هفته‌نامه حصار عدل است که مقالات عمیدی‌نوری را دنبال می‌کند.

بکند. در ابتدایی که این امر شد، معمول، قدری مقاومت نمود اما بالاخره به جانب آن شخص رفته، چهرهٔ خشمگینی به او نشان داد سپس با دست، موی سرش را کنده، برگشت. پس از اجرای این عمل، وقتی از او سؤال کردند به چه مناسبت، مرتکب این عمل گردیده با آنکه در تحت تأثیر قوهٔ هیپنوتیزم واقع شده بود و همه دیده بودند که در نتیجهٔ امر عامل، به کندن موی سر شخص مبادرت ورزید، معهذا ابدأ چنین اظهاری نکرده و نگفت که مجبور یا مأمور به انجام این کار بوده‌ام بلکه گفت چون آن شخص به من با حالت تنفر و تحقیر می‌نگریست، تصمیم گرفتم به او گوشمالی داده باشم. به این جهت، به شخصه جلو رفته، مقداری از موی سرش را کندم.

علمای معتقد به وجود آزادی ارادهٔ بشر می‌گویند با وجود این امتحان و تکرار مورد آن دربارهٔ سایرین، چگونه می‌توان گفت بشر، مجبور است؟ ولی با وجود این استدلال، حکمای مخالف که اکثریت نیز با آنها است، عقیده‌مند هستند که بشر در ارتکاب اعمال خود آزاد نیست بلکه در تحت فشار و مقتضیات ساختمان دماغی خود، مرتکب اعمالی می‌شود و این عقیده از لحاظ علمی، امروزه قابل توجه است و مجازات نمودن مجرمین هم از لحاظ مصالح اجتماعی و سیاسی است، نه از نظر آزادی بشر در ارتکاب جرم و لزوم انحراف آن.

مبحث سوم: یک عقیدهٔ جدید؛ بشر، آزاد نیست ولی آزاد می‌شود.

بعضی از حکمای جدید، سعی نموده‌اند بین این دو دسته را صلح دهند و مابۀ الاشتراکی بین عقیدهٔ جبر و تفویض پیدا کنند چنانکه در عقیدهٔ حکمای قدیم ما هم هست که «لا جبر و لا تفویض، بل امرٌ بین الامرین». «لایبیتز» به وسیلهٔ اظهار همان نظریهٔ جبری از لحاظ معرفت‌الروح که ذکر کردیم، سعی نموده بین دو عقیده را موافقت دهد. «کانت» هم در این موضوع زحمتی کشیده ولی یکی از حکمای معاصر، موسوم به «فوریه»^۱ تا اندازه‌ای توانسته است در نظریهٔ خود، بین دو عقیده را جمع نماید و آن موسوم به «عقیدهٔ افکار قوی» می‌باشد.

گفتار اول: عقیده افکار قوی

به عقیده این داشمند، فکر یا تصور هر عملی یا حرکتی، در حقیقت عبارت از مرحله شروع آن عمل یا حرکت می‌باشد و این مقصود، در فصل «تصور» معرفت‌الروح، خوب روشن است. با در نظر داشتن این مقدمه، باید دانست بین افکار و تصورات، یک قسم مبارزه‌ای وجود دارد و همان طوری که بین موجودات، این جنگ در کار است و زورمندان بر ناتوانان، برتری جسته، آنها را می‌خورند، افکار و تصورات قوی نیز افکار ضعیف‌تر را از بین می‌برند و اگر در برابر یک فکر یا تصویری، هیچگونه تصور و فکر دیگری پیدا نشد که بتواند با او درآید، فقدان فکر به واسطه قدرت خود، به طور تفویضی، اراده شخص را به کار وادار می‌نماید. این است حالت جبر و اگر یک فکری در برابر خود، فکر دیگری ببیند که هر دو هم، زور داشته باشند، اثر یکدیگر را خنثی نموده، هیچ تصمیمی گرفته نمی‌شود و در اینصورت، «آزادی اراده» کاملاً وجود دارد.

به عقیده عالم مزبور، شخص می‌تواند در نتیجه تحصیل و تربیت روح و کشتن هوای نفس، کاری کند که در برابر جاه‌طلبی و اجبار و زور افکار و تصورات، افکار دیگری را زورمند ساخته تا در موقع تهاجم افکار اولیه، اثر او را خنثی نماید. این است که دانشمند فوق، اینطور نتیجه می‌گیرد که «شخص، آزاد آفریده نشده ولی آزاد خواهد شد» و فقط علم تربیت روح و ریاضت است که می‌تواند این مقام را ایجاد نموده، افکار و تصورات مهمی به شخص بدهد که در برابر تحریکات و تصورات اولیه، مقاومت کرده، آنها را از بین ببرد.

طبیعی است ما در حالت بچگی، احساسات و تصوراتی داریم که همیشه، اراده ما را به هر سمتی می‌خواهد، می‌کشد ولی وقتی بزرگ شدیم، تحصیل علم نمودیم، به تربیت روح پرداختیم، افکار و تصورات علمی و منطقی نیز در مخیله ما ایجاد می‌شود که می‌تواند اثر جبر و زور افکار اولیه را محو نموده، ما را از حالت «اراده اجباری» به «اراده آزاد» رهبری کند.

گفتار دوم: نتیجه عملی این عقیده

مطابق احصائیه‌ای که از بودجه مؤسسات تعقیب جرم در انگلستان، قبل از اجرای تعلیمات عمومی در آن مملکت، به دست آمده و موازنه با بودجه همان مؤسسات پس از اجرای قانون تعلیمات عمومی، شده، ثابت گردیده است که از موقع اجرای این قانون، سال به سال، از عده مجرمین آن مملکت کاسته شده، بالنتیجه بودجه «مؤسسات کشف جرم» کمتر شده است.

مطابق خبر مندرجه در شهر «هازیو» واقع در ایالت «آیووا» نظر به وجود مجرمین قوی‌الفکر و بروز آثار جنایی از طرف دولت، پلیس زیادی در آنجا گماشته شد در صورتی که نظر به فزونی کار و تربیت روحی و اجرای قانون تعلیمات عمومی، تا به حال در ۲۴ ایالت آمریکا، برای انتظامات شهری اساساً مأمورین نظمیه نیز دیده نمی‌شوند. پس از چندی، اخیراً مراسله‌ای از حاکم آن شهر به اداره نظمیه شهر واشنگتن رسید که این شهر، احتیاج به مأمورین نظمیه ندارد و اداره نظمیه هم این پیشنهاد را پذیرفته، اداره پلیس آنجا را منحل نمود. مطابق اخباری که از جراید فرانسه دیده شده، در یکی از شهرهای سوئیس، عدلیه آنجا قریب ۱۵ سال است هنوز یک حکم جزایی صادر ننموده است.

این واقعات، از چه حکایت می‌کند؟ اینها دلیل بر این است که در ممالک فوق نیز افراد ملت، در ارتکاب جرم، بدو آزادی نداشته بلکه در تحت تحریک و اجبار «افکار و تصورات قوی» اراده‌شان مرتکب جرم می‌گردند ولی بر طبق عقیده «فوریه» نظر به پیشرفت علم در ممالک سه‌گانه فوق و نظر به توجه دولت به بسط تعلیمات عمومی و تربیت روح، افکار قوی‌تری در همان مجرمین گذشته وارد گردیده که چون زورمندتر از افکار اولیه بودند، آثار و قوت آنها را از بین برده، اساساً فکر جرم، از ممالک فوق رخت برپست و بالنتیجه، مؤسسات کشف جرم نیز به مؤسسات دیگر که تولید ثروت می‌کنند، تبدیل یافت.

اینها دلیل بر این است که «وجدان و عقل»، بهترین پلیس داخلی اشخاص است. باید این پاسبان وظیفه‌شناس داخلی را در روح اشخاص، بیدار کرد و در مقابل، پلیس‌های موظف دولتی را مرخص کرد که به کارهای مولد ثروت پردازند. بدیهی است وجدان

یا پاسبان‌های داخلی، به همان اندازه‌ای که وظیفه‌شناس است، در برابر موانع مخصوصه، کمتر مقاومت نموده، از وظیفه‌شناسی منحرف می‌گردد و تمام اشکالات دنیا، تجاوزات به حقوق عمومی، ارتکاب جنایات، عبارت از خواب رفتن وجدان اشخاص و وجود اینگونه موانع است. آدم معتاد به الکل، بدیهی است وجدانش به خواب می‌رود. مرد پریشان‌فکر، طبیعی است وجدانش مانع از برداشتن لب نانی از دکان نمی‌گردد. پس اگر جامعه، ثلث قدرتی را که صرف تشکیل مؤسسات تعقیب جرم می‌کند، فقط صرف از بین بردن موانع وجدان یا پاسبان داخلی وظیفه‌شناس بنماید، اساساً فکر جرم، از بین رفته، جامعه هیچگونه احتیاجی به کوچکترین تجهیزات جزایی ندارد. باید به قول «فوریه» کاری کرد که بشر در صدور اعمال خود، اراده آزاد داشته باشد تا بتواند با داشتن افکار قوی عقلی و در نتیجه تربیت روحی و مادی، افکار و تحریکات جرم خود را از بین ببرد.

فصل چهارم: تاریخ جزایی دنیا

چه بشر در ارتکاب جرم آزاد باشد، چه نباشد، خواه آنکه مجازات، با فلسفه بوده یا نه، از قدیم تا امروز، بشر را در صورت ارتکاب جرم، مجازات نموده‌اند. خوب است در تاریخ مجازات و طریقهٔ تکاملی که این فکر، در دنیا پیموده و به عبارت اُخری در اساس و پایهٔ اصول جزایی امروز عالم که قانون جزای عمومی مملکت ما هم از آن اقتباس گردیده است، قدری مطالعه نماییم.

در این قسمت، دقت خواهیم کرد که دورهٔ تکاملی را که فکر مجازات بشر، پیموده، در هر دوره، افکار علمای جزایی، با ادوار گذشته فرق داشته است.

مبحث اول: اصول جزایی قدیم

گفتار اول: انتقام شخصی

قبل از آنکه فکر اجتماعی و اصول مدنی، اشعه خود را گسترده باشد، یعنی در ادوار زندگانی اولیه بشر، حق مجازات وجود نداشت بلکه هر کس قوی تر بود، اگر طرف حمله یا تجاوز شخص ضعیفی می شد، فوراً از او انتقام شخصی می کشید. بدیهی است این اقدام، محدود به هیچ حدی نبوده بلکه درجه مجازات به نسبت بازوان توانای منتقم و ناتوانی مجرم تغییر می نمود. در حقیقت، شخصی که دچار حمله مجرم می شد یا خسارتی از عمل مجرم، متوجه او می گردید، مجاز بود شخصاً با آنکه خود مدعی است اولاً قضاوت در اتهام مجرم نموده ثانیاً برای انتقام یا تعیین مجازات متهم، تصمیمی اتخاذ کرده ثالثاً خود نیز مجری رأی باشد.

در این دوره، ابداً احتیاجی به مؤسسات کشف جرم و مؤسسات تعقیب جرم و مؤسسات قضایی نبوده بلکه تمام این اختیارات، به دست شخص متضرر از جرم، تمرکز می یافت و او هر چه می خواست، می کرد. این ترتیب، بدیهی است علاوه بر اینکه عدالت و انصاف را تأمین نمی کرد، فقط برای زورمندان، مفید به نظر می آمد و ابداً در انتظام جامعه اثری نداشت. به علاوه، چون این انتقام، خودسرانه و استبدادی بود، صاحبان زور، هر طوری اراده می کردند، متهم را مجازات می نمودند. در حقیقت، عمل انتقام شخصی، خود نیز یک ظلم و بی عدالتی بود که بر ظلم اولیه جرم مجرم، افزوده می شد. طبیعی است، این عمل، بر خلاف عدالت می باشد.

گفتار دوم: فکر مجازات

این ترتیب، به همین طور برقرار بود تا زمانی که بر روی علل تاریخی، اجتماع تشکیل گردید و دیگر قدرت اجتماعی به وجود آمد. این قدرت، اولین فکری که کرد، شدت انتقام شخصی را از بین برد و کاری کرد که شخص متضرر از جرم نتواند به هر نحوی که میل دارد، مجرم را سیاست کند یا آنکه اگر مجرم، مثلاً مرتکب کوچکترین خلافی شده بود، او را برای انتقام، به قتل برساند.

این قدرت اجتماعی، جلوگیری از این بی‌عدالتی دوم بود و اساس انتقام را بر روی یک قاعده‌ای قرار داد که آن را محدود نمود. به طوری که در اصول جزایی اولیه دُول روم و یونان دیده می‌شود، فکر انتقام شخصی خودسرانه، بدین ترتیب تبدیل یافت که باید به فاعل جرم، همان ضرری را رساند که به دیگری رسانده است. در حقیقت، فکر «قصاص» از اینجا تولید گردید و از این به بعد، مجرم اگر مثلاً دست کسی را قطع کرده بود، برای مجازات نیز، دست او را می‌بریدند.

این فکر، مدتی پیشرفت داشت تا آنکه کمی بعد، یا از این حیث که چون زورمندان و متمولین هم دچار این مجازات می‌گشتند، یا از این نظر که اساساً چرا باید اشخاص تام‌الخلقه را ناقص‌الاعضا نمود، یک مرحله تکاملی دیگری پیمود که بر طبق آن، مجازات بدنی، به «جریمه» یا مطابق مقررات دین اسلام «دیه» تبدیل یافت و مجرم می‌بایستی برای ضرر و زیانی که به شخص وارد آورده است، مبلغی تأدیه نماید تا از انتقام شخصی، خود را برهاند. این فکر، بعدها طرف توجه مقننین جزایی قرار گرفت و در قوانین جزایی اروپا، قانون جزای روم، آثار این فکر، اتخاذ و منشأ جرم خصوصی را تهیه دید که مطابق قانون جزای عمومی ما اگر مدعی خصوصی، در اینگونه جرایم، متهم را تعقیب نکند یا از حق خود صرف‌نظر نماید، مدعی‌العموم نمی‌تواند او را تعقیب نماید. فکر دیگری نیز در روم قدیم، برای رهایی مجرم از مجازات بدنی و قصاص تولید شده بود که بر طبق آن، فاعل جرم را، خانواده او، تسلیم به خانواده متضرر از جرم می‌نمودند.

گفتار سوم: مجازات از طرف جامعه

قدرتهای خانوادگی، به تدریج از بین رفت و زندگانی قبیله‌ای رو به فنا گذارد. بنابراین مقررات و افکار ساده آنها نیز با خودشان محو گردید زیرا در هیئت‌های اجتماعی، یک رئیس قبیله زورمند یا یک بشر متجاوز، با ابراز شجاعت، خود را قوی‌تر از سایرین کرده، تمام قبایل موجود در یک قطعه زمینی را مطیع خود می‌کرد. کم‌کم سینیور، شاهزاده، امیر و امثال آن، قدرت اجتماعی را در دست گرفتند و فکر انتقام شخصی را در مورد جرم یا فکر مجازات را که بین خانواده‌ها اعمال می‌گردید، از بین برده، حکومت و قضاوت را به خود انحصار دادند به دو دلیل:

- ۱- برای برقراری نفوذ معنوی و سیاسی خود در محیط اقتدار خویش؛
 - ۲- برای تأمین مخارج و زندگانی پر آسایش خود از پول جریمه‌ها.
- انتقام شخصی، نظر به اینکه متضرر، هر قدر هم با انصاف باشد، وقتی امر دایر می‌شود که خود یا خانواده‌اش، از مجرم انتقام بکشند، معلوم است تکلیف متهم چیست. حقاً از بین رفتن آن، خوب بود ولی مجرم اگر از چاه درآمد، به چاله افتاد زیرا عاقبت کار آنها بسته به میل و اراده شخص امیر یا حاکم جامعه بود. خود او، هم استنطاق می‌کرد، هم قضاوت و هم اجرای حکم. نتیجه این ترتیب، این شد که:
- ۱- به جای آنکه جامعه - که امیر غصباً حق مجازات را به نمایندگی از او در دست گرفته بود - اجرای عدالت نماید، در مورد ارتکاب جرم هر شخصی، به دست امیر، جامعه مرتکب یک جنایت تازه می‌گردید زیرا عمل امیر، یک کار استبدادی بود که از یک اراده مطلق‌العنان برخاسته می‌شد؛
 - ۲- مجازات مجرم، از حالت انتقام شخصی زندگانی اولیه، به صورت دیگری تبدیل گردید زیرا که در تحت تأثیر دونظر قرار گرفت؛ یکی مرعوب ساختن جامعه و دیگری؛ شدت مجازات. همین قاعده، اساس حقوق جزای عالم را تا قبل از انقلاب کبیر فرانسه، طرح‌ریزی کرده بود. در مملکت فرانسه، تا قبل از شورش، برای جرم‌های ساده مثل دزدی خدمتکاران و تکرار دزدی‌های ساده، مجرم را اعدام می‌کردند و مجازات‌ها اغلب دهشتناک و حبس و توقیف، خیلی کم بود.

مبحث دوم: اصول جزایی در قرن هیجدهم

تا دو قرن پیش، زندگانی بشر طوری بود که «حق تفکر» به کسی داده نشده بود. دولت، امیر، سینیور یا هر شخص دیگری، به میل خود، مجرم را مجازات می‌کردند؛ یعنی به جای جلوگیری از جنایت اولیه، خود جنایت تازه‌ای مرتکب می‌شدند. در این قرن، نویسندگان به حق تفکر خود رسیده، می‌نشینند و فکر می‌کنند، ببینند به چه جهت باید سینیورها، مرتکب این جنایت تازه گردند.

در حقیقت، در این دوره نیز نویسندگان و فلاسفه نتوانسته‌اند از جرم مجرمین جلوگیری نمایند بلکه سعی نموده‌اند از شدت جنایت جامعه نسبت به مجرم بکاهند. به همین جهت

است که به طور کلی، فلاسفه این دوره، با اینکه مجرم را حقاً قابل مجازات می‌دانند، راهی برای جلوگیری از جرم اولیه، نیندیشیده‌اند بلکه تمام قوای خود را برای کاستن شدت بی‌اعتدالی جامعه از جرم ثانوی که نسبت به مجرم مرتکب می‌شوند صرف نموده‌اند و پرداختن به قسمت اولیه را به حکما و فلاسفه معاصر واگذار کرده‌اند. در قرن هیجدهم، نویسندگان و فلاسفه، بر علیه اصول جزایی قدیم، علناً حمله نموده، پیشنهاد الغای آن را می‌نمودند و نویسندگان مخصوصاً در موضوع اصول اساسی حق مجازات، تفکراتی نموده، نظریاتی اظهار داشتند که در تحت تأثیر آن، در اصول جزایی دنیا، اصلاح اساسی به عمل آید. در این دوره، چهار نظریه از طرف نویسندگان، در موضوع «مجازات مجرم» ابراز گردید:

۱- نظریه میثاقیون؛

۲- نظریه انتفاعیون؛

۳- نظریه عدلیون؛

۴- نظریه عدل و انتفاع.

گفتار اول: نظریه میثاقیون

دسته‌ای از علماء، در تحت عنوان «تئوری کنتراکتوال»^۱ یا نظریه میثاق، عقیده‌ای اظهار داشتند که بر طبق آن، بشر از زندگانی انفرادی، نظر به اینکه نمی‌توانست احتیاجات خود را برآورد، به طیب خاطر، خود به زندگانی اجتماعی گرویده، یک قرارداد یا میثاق اجتماعی تنظیم کرد که بر طبق مواد مندرجه در آن، «حق مجازات» شناخته شد؛ بدین معنی که افراد جامعه، قبول کرده‌اند در صورت تجاوز از حدود خود و ارتکاب امر جزایی، مجازات شوند. در این نظریه، ژان ژاک روسو معتقد است «حق مجازات مجرم» از ابتدای تهیه چنین قراردادی شناخته شده و «بکاریا» عقیده‌مند است که «حق دفاع» به جامعه داده شده است.

این عقیده، خصوصاً نظریه «بکاریا» صحیح‌تر به نظر می‌آید و در حقیقت افکار این دسته را با رویه عملی «انتقام شخصی» و «رفتار اُمرأ و سینیورها» که در قسمت «اصول

۱. Contractual.

جزایی قدیم» متذکر گردیدیم، وقتی مقایسه کنیم، به خوبی دیده می‌شود که از لحاظ بشریت، این نظریه، کمک بزرگی به تمدن نموده است زیرا مجازات را از آن شدت و اراده استبدادی منحرف ساخته، محدود می‌نماید و تا اندازه‌ای از شدت جنایت ثانوی جامعه نسبت به مجرم کاسته است و می‌گوید مجازات بر طبق موادی است که یا در عقد اجتماعی بین افراد تعیین گردیده یا در حدودی که دفاع از جامعه نماید، نه هوا و هوس اُمرأ و سینیورها.

گفتار دوم: نظریه انتفاعیون

دسته‌ای از حکما هستند که اساساً پایه اعمالی را که هر بشری مرتکب می‌گردد، بر روی میل و حس نفع‌خواهی قرار می‌دهند. در این موضوع، در «علم اخلاق» بحث زیادی نموده‌اند که دامنه آن در «حقوق» به طور اعم و حقوق جزایی به طور اخص نیز کشیده شده است و نظریه آنها معروف به تئوری «اوتی‌لی‌تی»^۱ می‌باشد.

نظریه کلی انتفاع:

«بنتام»^۲ حکیم انگلیسی که در قرن نوزدهم زیست می‌کرد، سرسلسله حکمای پیرو این نظریه است که عقیده خود را در این موضوع، به صورت عملی ذیل درآورده است: به عقیده حکیم فوق‌الذکر، تمام امور بر روی «نفع» قرار گرفته زیرا هر بشری اساساً «خودخواه» می‌باشد و علم اخلاق و حقوق، فقط «خودخواهی» را محدود می‌نماید. «دکارت» حکیم معروف می‌گوید: «به من، ماده و حرکت؛ یعنی این دو قوه مکنونه عالم را بدهید تا من یک دنیایی بسازم». «بنتام» می‌گوید: «به من شرف و زحمت را با تشویق و احساسات متساوی در هر دو بدهید تا من یک عالم اخلاق و اجتماعی بیافرینم». اینها هم دلیل بر «خودخواهی» است که تابع «نفع» می‌باشد. به عقیده حکیم فوق‌الذکر، تمام اهتمامات و مساعی علمای اخلاق، برای تأمین مهمترین بهره و نفع می‌باشد. بدین معنی همانطور که بعضی از تمایلات بشر، می‌تواند منشأ بدیها قرار گیرد، برخی از رنجه‌ها نیز مأخذ بهره‌ها خواهد بود. در اینصورت تمام کارهای جامعه و مردم، برای این است

۱. Utility.

۲. Jeremy Bentham (۱۷۴۸-۱۸۳۲).

که نه فقط به خوبی و تمایلات نیک برسند بلکه هر آنچه که انسان را به این منبع رهبری می‌نماید و هر آنچه که بشر را از درد و رنج می‌رهاند، فلسفه اساس کارهای شخصی و اجتماعی را تشکیل می‌دهد. حکیم مزبور، همانطوری که تمام کارهای بشر و اساس علم اخلاق را بر روی تأمین بهترین نفع‌ها قرار یافته می‌داند، عقیده دارد که کارهای جامعه و قوانین و عادات هم بر روی این پایه، برقرار هستند.

تکمیل این نظریه:

«استوارت میل»^۱ حکیم انگلیسی که از پیروان مکتب انتفاعیون است، مثل مؤسس این مکتب، طرفدار وجود نفع در کلیه امور و مخصوصاً در علمک اخلاق می‌باشد ولی نظریه استاد فوق [بنتام] را بدین طرز تکمیل کرده است که اولاً بین تمایلات منفعت‌جویانه فرق است؛ بعضی دارای صفت عالی و برخی پست‌تر هستند. بنابراین منافع پست را باید فدای منافع عالی‌ه کرد. ثانیاً بین منافع شخصی در کارها یا منافع اجتماعی باید کاملاً فرق گذارد بلکه سعی کرد منافع اولی را در برابر ثانوی، از نظر دور کرد تا بالتبجیه، خوشبختی را بتوان تأمین نمود.

مورد این نظریه در امور جزایی:

با توجه به اساس فکر و نظریه این مکتب، بینیم در مورد امور جزایی، این نظریه، چه اثری خواهد داشت؟ گفتیم در قرن هیجدهم، حکما و نویسندگان اروپا، در اساس امور جزایی و حق مجازات، به تفکراتی پرداختند. «ژان ژاک روسو» و دسته میثاقیون، حق مجازات بشر را شناخته، معتقد بودند که خود افراد جامعه، در تحمل مجازات، هم‌پیمان گردیدند ولی مطابق نظریه انتفاعیون، نظریه میثاقیون کاملاً باطل و جز یک فرض غیرعملی نبوده، قدر و قیمتی ندارد زیرا مجازاتی که از طرف جامعه به مجرم تحمیل می‌گردد، از نظر سپرده شدن حق مجازات به جامعه نبوده بلکه منفعت جامعه در این است که مجرم را مجازات نمایند. «بنتام» می‌گوید آنچه که مجازات مجرم را مشروع می‌نماید، فقط «نفع اکثریت» است در این عمل یا به عبارت بهتر «لزوم مجازات» می‌باشد زیرا که مرتکبین جرم، دشمنان اجتماع محسوب می‌شوند.

تأثیرات این نظریه:

مطابق عقیده فوق، چون نفع جامعه در این است که مجرم را باید مجازات کرد، بنابراین «جرم جامعه»؛ یعنی مجازات، باید به قدری از جرم مجرم شدیدتر باشد تا بتواند از نظایر آن در آتیه جلوگیری نماید و این سیستم برای نظریه مرعوب ساختن جامعه‌ای که اساس اصول جزایی دوره سینیورها و اُمرا را تشکیل می‌داد، خیلی مساعد بود و در آغاز تدوین قانون جزای فرانسه مورخ ۱۸۱۰ این نظریه در فکر مقننین، خالی از اثر نبود.

گفتار سوم: نظریه عدلیون

عقیده حکمای طرفدار نظریه عدلیون، فقط یک عقیده اخلاقی صرف است که مطابق آن، مجازات نسبت به مجرم را از نظر اجتماعی، ابداً طرف توجه قرار نمی‌دهند. حکمای این دسته می‌گویند اینکه می‌بینید مجرم را مجازات می‌کنند، از نظر اجتماعی نیست بلکه باید مجرم را همیشه مجازات نموده زیرا که مطابق علم اخلاق، نفس جرم، بد و مذموم است و عدالت، اینطور مقتضی است که هرکس عمل بدی را مرتکب شد، به او نیز باید بد کرد زیرا جرم، کار بدی است و باید به هر نحوی است این کار بد را از مجرم دور ساخت.

معتقدین این نظریه:

این عقیده، از قدیم طرفدار داشت زیرا فلاسفه یونان در مسئله عدالت و وظیفه، عقاید مبسوطی اظهار داشته‌اند. «افلاطون» فیلسوف معروف یونانی در ۴۰۰ سال قبل از میلاد، در کتاب مشهور خود به نام «گورژیا»^۱ این نظریه را پیش کشیده، مخصوصاً معتقد است تمام افراد جامعه باید مطیع دولت باشند و دولت هم عبارت از آن قدرتی است که بسط عدالت در بین مردم، فقط وظیفه او می‌باشد و جرم را فقط از نظر اخلاق و عدالت باید جلوگیری کرد.

«کانت» حکیم مشهور آلمان در ۲۲ قرن بعد از افلاطون یعنی در قرن هیجدهم، فکر او را در کتاب معروف خود به نام «ماوراء طبیعت حقوق»^۲ در لزوم اجرای عدالت تشریح

۱. Gorgias.

۲. Die Metaphysik der Sitten. (به زبان آلمانی).

کرده، مخصوصاً به عقیده این دانشمند، وظیفه اخلاقی او این است که باید مجرم را چون کاری بر خلاف اخلاق مرتکب گردیده و فاعل عمل مذمومی شده است، مجازات کرد.

نتیجه عملی این نظریه:

مطابق نظریه عدلیون، نتایج ذیل که با نتایج نظریات فوق، متمایز است، اینطور گرفته می شود:

اولاً چون فقط از نظر اینکه جرم یک عمل خلاف اخلاق است، عدالت، اجازه مجازات مجرم را می دهد. بنابراین، فکر نفع جامعه از مجازات، از بین می رود.

ثانیاً چون فقط منظور از مجازات، اجرای عدالت است، بنابراین جریمه مجرم و دادن پول به عنوان خسارت به شخص متضرر از جرم، ابدأ لازم نیست.

ثالثاً چون از نظر جرم، مجرم مجازات می شود، مطابق عقیده حکمای پیرو این نظریه، ممکن است مجرم، مرتکب جرمی شود که خطر یا ضرر و زیانی هم برای جامعه نداشته باشد معهذا از نظر نفس جرم، مجرم را به مجازات شدیدی رسانده باشند یا بالعکس، ممکن است مجازات جرمی که از نظر مصالح اجتماعی باید شدیدتر باشد، از لحاظ نفس جرم، کم اهمیت بوده، بنابراین مجازات بسیار خفیفی را برای مجرم قائل گردند.

تأثیرات این نظریه:

بدیهی است از آنجایی که نظریه فوق الذکر از لحاظ عدالت و حکمت الهی می باشد و مصالح اجتماعی را تحت مطالعه در نمی آورد، بدین جهت در اصول جزایی جدید، هیچگونه تأثیر عملی از آن دیده نشده است.

گفتار چهارم: نظریه عدل و انتفاع

دسته ای از حکمای فرانسه، یک نظریه جدیدی ابراز داشته اند به نام «کلکتیک»^۱ که قابل توجه است. عقیده حکمای پیرو این نظریه، آن است که باید بشر را مجازات کرد ولی نه از این حیث که عدالت را باید اجرا نمود و نه از این لحاظ که نفع جامعه در آن است زیرا بشر یعنی قوه قضائیه یا مجریه یا هیئت های اجتماعی، دارای آن مقام معنویت

۱. Eclectique. التقاطی.

نیست که بتواند مجری عدالت یا حافظ منافع جامعه شود بلکه باید تا به درجه‌ای بشر را مجازات نمود که بینابین دو نظریه عدل و انتفاع باشد.

پیروان این نظریه:

نظریه فوق‌الذکر را «کوزن»^۱ حکیم فرانسوی در قرن نوزدهم وضع کرده و طرفدارانی نیز پیدا نموده است. به عقیده حکیم فوق‌الذکر اساساً نمی‌توان در قضایای فلسفی بر روی تحقیقات شخصی، نظریه و سیستم مخصوصی را قبول کرد و آن را مأخذ کشف حقایق دانست بلکه بهترین نیل به این مقصود، آن است که مطالعه در سیستم‌های مخصوص فلسفی موجود نموده، از هر نظریه، قسمتی از آن را که جنبه عملی و قابل قبول دارد اتخاذ کرد و از مجموع قسمت‌های عملی و حقیقی، هریک از سیستم‌های فلسفی می‌توان نظریه صحیح و مفیدی در کشف حقایق به دست آورد. طرفداران این عقیده، عبارتند از «گیزو»^۲ و «ژوفری»^۳ و نظریه آنها در کتاب «رساله حقوق جزایی» تألیف «روسی»^۴ مذکور است.

نتیجه عملی این نظریه:

نظریه فوق‌الذکر، نتایج عملی مهمی در اصول جزایی ایجاد کرد که عبارتند از: اولاً: شدت و سختی مجازات را که طرفداران نظریه انتفاع، در جامعه لازم می‌دانستند، از بین برد زیرا با تصدیق به اینکه مجازات، برای جامعه نفع دارد، طرفداران این عقیده، فقط اجرای این نفع را محدود دانسته‌اند و قسمتی از نظریه انتفاع را که خالی از شدت مجازات می‌باشد، پذیرفته‌اند.

ثانیاً: معایب نظریه عدل که قبلاً متذکر شدیم، در این نظریه از بین رفت زیرا با تصدیق به اینکه مجازات مجرم، مبنی بر رعایت عدالت است، طرفداران این عقیده، فقط اجرای عدالت را محدود دانسته و به بشر، اجازه اجرای عدالت مطلق را نداده‌اند بلکه فقط قسمتی از نظریه عدالت را که عاری از معایب فوق‌الذکر می‌باشد، قبول نموده‌اند.

۱. Victor Cousin (۱۷۹۲-۱۸۶۷).

۲. François Pierre Guillaume Guizot (۱۷۸۷-۱۸۷۴).

۳. Théodore Simon Jouffroy (۱۷۹۶-۱۸۴۲).

۴. Pellegrino Rossi (۱۷۸۷-۱۸۴۸).

ثالثاً: پیشرفت این نظریه، حق مجازات جامعه را نسبت به مجرم، کاملاً محدود نموده، مخصوصاً رعایت شدت و ضعف مجازات را برای مجرمین از لحاظ مسئولیت و نفع اجتماعی، طرف توجه قرار داده است زیرا بر طبق عقیده این دسته، قصد جرم خیلی اهمیت دارد و صرف وجود نفع جامعه، نمی‌توان مجازات را یکسان دانست زیرا در اغلب مواقع، مجرمین، مسئولیت اخلاقی بسیار محدودی دارند.

تأثیرات این نظریه:

این نظریه، تأثیر مهمی در جامعه کرده، مخصوصاً طرف توجه مقننین جزایی قرار گرفت زیرا در عالم عمل، خیلی قابل اهمیت است. به همین جهت در مملکت فرانسه، نظر مقننین را به خود جلب کرده، انقلاب و اصلاحی در قانون جزای آن مملکت ایجاد شد و اصلاح سال ۱۸۳۲ در قانون جزای فرانسه، که تا آن وقت بر روی «نظریه انتفاعیون» تنظیم شده بود، به عمل آمده، نظریه فوق‌الذکر که مجازات را ملایم‌تر و به عالم عمل نزدیکتر نموده بود، وارد قانون جزا شد.

گفتار پنجم: نتیجه کلی از افکار حکمای این دوره

به طوری که دیدیم، در اصول جزایی قدیم، اینطور معمول بود که اگر کسی، مرتکب جرمی می‌شد یا او را متهم به جرمی می‌کردند، یا شخص و خانواده متضرر از جرم، با اراده استبدادی خود از او انتقام کشیده و جنایت تازه مرتکب می‌گردیدند یا سینیور و امیر و بالاخره حاکم جامعه.

در این قرن، نویسندگان و حکمای اروپا، به بحث و فحص در این جنایت تازه پرداختند و تمام افکار آنها در اطراف این قسمت دور می‌زد و به همان اندازه‌ای که تمدن و علم، پیشرفت کرد، بی‌حقی جامعه نیز در ارتکاب جنایت تازه، بیشتر روشن شد تا بالاخره مطابق عقیده حکمای پیرو نظریه، درجه مجازات مجرم، با میزان جنایت تازه، محدود گردید و قیودی برای این عمل جامعه از قبیل توجه به حالت مجرم، قصد و مسئولیت او و غیره ایجاد شد ولی به طوری که می‌بینیم، حکمای این دوره نتوانستند در اصول جرم و اینکه چه باعث می‌شود شخصی مرتکب جرمی شود یا به عبارت آخری در ارتکاب جنایت اولیه، فکری کرده باشند.

مبحث سوم: اصول جزایی جدید

از اواسط قرن نوزدهم میلادی، افکار جزایی تغییر نمود زیرا که پایه تمام حقایق امور، بر روی علوم برقرار شد. حکما و فلاسفه این دوره، طریقه جدیدی ایجاد می‌نمایند که به قرار ذیل است.

گفتار اول: طریقه پوزیتیویسم^۱

«اگوست کنت»^۲ که یکی از فلاسفه فوق‌العاده فرانسه به شمار می‌آید، واضع این طریقه مهم در کشف حقایق است و علت ایجاد این طریقه نیز نظر به وسعت فکر و زحمت مطالعه بود که حکیم فوق‌الذکر به خود راه داده بود. اساس این طریقه، این است که تمام حقایق امور و مخصوصاً اصول «ماوراء طبیعت» را فقط از راه تجربیات علمی باید کشف کرد. هرگونه تحقیقات نظری و فلسفی، خارج از اصول علمی، تأثیر عملی نخواهد داشت. حکیم مزبور، نه به جوهر و ماده قائل است و نه علت، بلکه تمام امور را نتیجه «مجموعه اثرات» می‌داند. بدین معنی که آنچه را که ما می‌بینیم و آن را دنیای خارجی تشخیص می‌دهیم، هیچ چیز نیست جز اثرات احساسات فعلی یا به صورت آخری، روح عبارت است از مجموعه احساسات ما.

در معرفت‌الروح نیز معتقد است که تمام آثار روحی، نتیجه احساسات ما می‌باشد که در تحت تأثیر قاعده کلی «تجمع افکار» تولید می‌شود. طرفداران این طریق در فرانسه، «تن»^۳ و «لیتره»^۴ و در انگلیس «استوارت میل»^۵ و «هربرت اسپنسر»^۶ و در آلمان «وک»^۷ و «بوخنر»^۸ و در ایتالیا «لومبروزو»^۹ و «گاروفالو»^{۱۰} و «انریکو»^{۱۱} می‌باشند.

۱. Positivism. اثبات گرایی.

۲. Auguste Comte. (۱۷۹۸-۱۸۵۷).

۳. Hippolyte Taine. (۱۸۲۸-۱۸۹۳).

۴. Émile Maximilien Paul Littré. (۱۸۰۱-۱۸۸۱).

۵. John Stuart Mill. (۱۸۰۶-۱۸۷۳).

۶. Herbert Spencer. (۱۸۲۰-۱۹۰۳).

۷. Friedrich Karl Christian Ludwig Büchner. (۱۸۲۴-۱۸۹۹).

۸. Cesare Lombroso. (۱۸۳۵-۱۹۰۹).

۹. Raffaele Garofalo. (۱۸۵۱-۱۹۳۴).

۱۰. Enrico Ferri. (۱۸۵۶-۱۹۲۹).

۱- پوزیتویسم در امور جزایی:

طرفداران این طریق که در نتیجه ترقیات علم در قرون نوزدهم و بیستم، به تجربیات عملی امور پرداخته‌اند، عقیده‌مند هستند که هیئت اجتماع، مثل یک انسان زنده می‌باشد و همانطوری که زندگانی انسان در تحت قواعد علمی و لایتغیری اداره می‌شود، زندگانی هیئت اجتماع نیز تابع مقررات و قوانین ثابتی است که از حقوق مخصوصه ناشی می‌شود که مهمترین آن، قوانین مراقبت کردن و حفظ نمودن حقوق اجتماعی است. چه، اگر این قانون طبیعی، رعایت نشود، جامعه می‌میرد. بنابراین حق مجازات مجرم، مثل یک قانون طبیعی، «حیات اجتماعی» محسوب می‌گردد که از حقوق طبیعی اوست و هیئت اجتماع، هنگامی که به مجرم، مجازاتی تحمیل می‌نماید، در حقیقت، این عملی است که از خود دفاع می‌نماید، مخصوصاً نسبت به آنهایی که جرم را از مجرمین یاد می‌گیرند یا آنکه به تکرار جرم می‌پردازند.

تأثیرات آن:

به طور کلی مطابق عقاید علمی این دسته از حکما، نتایج ذیل گرفته می‌شود:
اولاً: از لحاظ علمی، مجازات مجرم، در حکم قانون طبیعی بقای زندگانی هیئت اجتماع می‌باشد.

ثانیاً: در حقیقت، نظریه انتفاعیون را حکمای مزبور، در اینجا با اصول علمی ثابت نموده‌اند.

ثالثاً: یک فرق اساسی این نظریه با عقیده انتفاعیون، در این است که اینها می‌گویند صحیح است که قانون طبیعی زندگانی اجتماعی، اعمال مجازات است ولی مجازات یا «دفاع جامعه» از مجرم باید به وسایل و اقداماتی باشد که جرم را از جامعه دور نماید.

این نتیجه، خیلی قابل دقت است و به همین جهت، طرف توجه علما قرار گرفته چنانکه بعضی از علمای پیرو این طریقه، مجازات را وسیله دوری جرم از جامعه نمی‌دانند بلکه مطالعه در علل ارتکاب جرم نموده، عقیده‌مند هستند که از آن راه، به وسایلی که به اصطلاح امروزه، به رفع علل ارتکاب جرم مربوط است، باید پرداخت تا جامعه را از جرم و خطر آن حفظ نمود.

پس می‌بینیم این دسته، علاوه بر اینکه در «جنایت تازه» فکر کرده‌اند، جنایت اولیه یا جرم مجرم را بیشتر طرف مطالعه قرار داده و در صدد از بین بردن آن می‌باشند. حکمایی که در این موضوع، فکر نموده‌اند، عموماً ایتالیایی هستند که به دو دسته قسمت می‌شوند:

۲- طرفداران ساختمان بدنی:

«دکتر لومبروزو» که پروفیسور طب قانونی در شهر «تورین» بود، در نتیجه داشتن ذوق جزایی و مطالعات مخصوصه در این قسمت و مخصوصاً ملاقات هزارها مجرمین و تدقیق در حالات روحیه آنها، کتابی در تحت عنوان «انسان جانی» در سنه ۱۸۷۶ میلادی نگاشته که دو عقیده ذیل، از مطالعات او استنباط می‌شود:

از نظر مجرم: به عقیده دکتر لومبروزو، شخص مجرم، یک انسان مریضی است که قوایش رو به ضعف رفته، ساختمان بدنی او طوری شده که ارتکاب جرم را ایجاب می‌نماید. مجرم، در حقیقت مریضی است که «مسئولیت شخصی» در اعمال خود ندارد زیرا ساختمان بدنی او طوری است که جرم از آن ناشی می‌شود.

از نظر جرم: از نظر جرم، عقیده «دکتر لومبروزو» این است که جرم، یکی از اعمال بشری است که در ردیف اعمال عادیّه او محسوب نمی‌گردد و جرم، اختصاص به انسان ندارد بلکه در نباتات و حشرات و حیوانات هم مثل انسان دیده می‌شود.

* جرم در نباتات: دکتر فوق‌الذکر و علمای جدید، مطالعاتی در این قسمت نموده، بعضی از نباتات را مجرم دیده‌اند زیرا بعضی از نباتات حشره‌خوار، به وسیله دستهای کوچک ذره‌بینی که در برگهایشان وجود دارد، حشرات کوچک را ربوده، می‌بلعند و همچنین یک قسم نبات دیگری است که برگهایش باز شده، همین که حشره‌ای در آن نشست، فوراً برگهایش به هم آمده، حشره محبوس شده، مایه ارتزاق آن نبات را تهیه می‌نماید.

* جرم در حشرات: جرم، انحصار به نباتات ندارد بلکه در حشرات به طور شدید و محسوس دیده می‌شود. زنبور عسل و مورچه، دو جنس حشره هستند که به شرارت معروف می‌باشند. یک قسم مورچه‌هایی را علمای حشره‌شناس کشف کرده‌اند که فقط از نظر عشق به قتل و غارت و خرابی، دور یکدیگر گرد آمده‌اند، به طور قشونی، صفوف خود را منظم نموده سپس به قریه یا خانه مورچگان همسایه خویش حمله می‌نمایند. بعضی از انواع زنبور وجود دارد که به غیر جنس خود حمله می‌نمایند.

*جرم در حیوانات: در حیوانات، جرم و جنایت کاملاً محسوس است و به این نظریه، قدما نیز به خوبی پی برده‌اند. قدما می‌گفتند که شتر چقدر حسادت دارد و به همین جهت «کینه شتری» معروف است و اسب، سرکش و لجوج است. شیر، شکار خود را ممکن است عفو نماید. روباه، بسیار حيله گر می‌باشد. میمون و زاغ، دزد می‌باشند.

«دکتر لومبروزو» مطالعات زیادی نموده، مخصوصاً راجع به یک حیوان ماده که بچه‌های خود را می‌خورد، شرح مبسوطی داده است. آنچه که علمای حیوان‌شناس تحقیق کرده‌اند، جرم در حیوانات نیز زیاد است. بعضی سیاحان، یک قسم غدر و خیانتی از بعضی از انواع فیل شرح می‌دهند که بدون هیچ علتی، در قتل انسان و حیوان به کار می‌برند. بعضی از انواع غرابها و میمون‌ها، شهرت بزرگی در دزدی دارند و مخصوصاً دستجات مهمی از آنها برای سرقت و چپاول، تشکیلاتی داده و به اتفاق سرکردگان مدبری، برای دزدی می‌روند. بعضی از علمای حیوان‌شناس معتقدند که غرابها، محاکم منظمی برای محاکمه متهمین هم‌جنس خود دارند و محاکم مزبور در موقع محاکمه، به اظهارات شهود گوش داده، پس از صدور رأی، بعضی از افرا خود را مأمور اجرای حکم و مجازات می‌نمایند. یک قسم ماهی است که غالباً به ماهی دیگر، بدون هیچ علتی جز عشق به قتل و ارتکاب جرم، حمله نموده، هم‌جنس خود را به خون، غلطان می‌نماید. بعضی از سیاحان، جنایاتی برای یک رأس مادیان می‌شمارند که گره اسبها را دزدیده، در جایی پنهان می‌کرد. روی هم رفته، در عالم حیوانات نیز فکر جرم، زیاد دیده می‌شود.

*جرم در بشر: به عقیده دکتر لومبروزو، جرم در بشر آزادِ اولیه نیز وجود داشت منتها در آن زمان، اعمالی را که ما امروز، نامش را جرم می‌گذاریم، جرم نبود. مثلاً قتل نفس، به عقیده دکتر فوق‌الذکر، از اعمال مکرر بشر اولیه بود که چندان اهمیتی نداشته، در آن زمان، نام «جرم» یا «عمل مذمومی» را نداشت. یا آنکه دزدی، اساساً وجود نداشت بلکه بعدها پس از آنکه فکر مالکیت تولید شد، این عمل بشر که در ابتدا، صورت هنر و مهارت داشت، در انظار، مذموم و قابل تقبیح گردید و چون به منافع اشخاص صدمه می‌زد، بدین جهت، دزدی، از بزرگترین جرم‌ها محسوب گردید و از مطالعات خود اینطور نتیجه می‌گیرد که جرم، اساساً وجود خارجی نداشته بلکه اعمال مکرر بشر اولیه، به تدریج نام جرم را به خود گرفته است.

نتیجه عملی:

بر طبق عقیده دکتر لومبروزو، جرم در انسان و حشرات و نباتات و حیوانات، به طوری که تجربه و علم نشان می‌دهد، از نظر ساختمان بدنی این موجودات است و از آنجایی که از اعمال عادی نیست و در بعضی از افراد موجود است، آن هم به طور اتفاقی این عمل سر می‌زند و نظر به اینکه در چنین حالتی، مجرم، مریض و قوایش در حال انهدام است، بنابراین مجازات برای مجرمین فایده ندارد بلکه از نظر حفظ هیئت اجتماع و دفاع از حق جامعه، باید وسایلی برانگیخت که رفع تعرض‌ها را نمود ولی این نظریه، امروزه طرف توجه نبوده و برای آن اعتباری قائل نیستند.

۳- طرفداران ساختمان اجتماعی:

«انریکو» و «گاروفالو»، یک دسته از علمای ایتالیایی هستند که طرفدار مکتب پوزیتیویسم در امور جزایی می‌باشند و در اصول جزایی، از لحاظ علمی و محسوسات، به مطالعه پرداخته‌اند.

اختلافی که بین عقیده اینها با نظریه دکتر لومبروزو وجود دارد، این است که این دسته، توجهی به روحیات شخص مجرم از حیث ساختمان دماغی و بدنی آنها ندارند بلکه معتقد هستند که علل اصلی ارتکاب جرم، عوامل اجتماعی است و به عبارت آخری، تشکیلات و ساختمان اجتماعی، موجبات ایجاد جرم را تهیه می‌بینند زیرا بزرگترین علت جرم، تأثیرات محیط اجتماعی است در روح مجرم.

اگر می‌بینید شخصی مرتکب دزدی می‌شود، برای بدی تشکیلات اجتماعی است که او را در بدبختی و بی‌چیزی افکنده، برای خلاصی خود از این بند، چیزی می‌دزد. اگر می‌بینید کسی، دیگری را طوری زد که مُرد، در نتیجه بدی تربیت او بوده و خود این قصور در تربیت نیز متوجه جامعه است. بالاخره مشروبات الکلی، قمار و سایر آثار اجتماعی، موجبات ایجاد جرم را تهیه می‌بینند.

نظریه این دسته از علما، خیلی قابل توجه است و تطبیق آن با موازین عقلی و منطقی نیز به عقیده محققین اروپایی، از نظریه دسته اول بهتر می‌باشد و نتایج این نظریه، نه فقط توجهات علمای جزایی را جلب کرده بلکه در سالهای اخیر نیز افکار مقننین جزایی را

در تحت تأثیر درآورده، در حقوق جزایی و پیشنهادات اصلاحی قانون جزا، نظریه این علما، مؤثر واقع شده است.

۴- نتایج عملی این دو نظریه:

انتشار نظریات این دو دسته از علمای ایتالیایی در اروپا، انقلابی در افکار و عقاید افکند که می‌توان به طور خلاصه، نتایج ذیل را از آن دانست:

الف) اگر در اصول جزایی قدیم، جامعه، با امیر یا سینیور و حاکم، به جای جلوگیری از جرم مجرم، خود جنایت تازه مرتکب می‌شد و اگر در اصول جزایی قرن هیجدهم، نویسندگان و فلاسفه فقط توانستند در اساس این جنایت تازه، مطالعاتی نموده، آن را محدود نمایند، در اصول جزایی جدید، بر طبق دو نظریه فوق‌الذکر، علما در «جرم مجرم» تفکر نموده، به فکر از بین بردن آن غیر از طریقه غلط مجازات افتاده‌اند.

ب) مطابق نظریه هر دو دسته، مجرم در ارتکاب جرم، هیچ تقصیری ندارد زیرا این عمل، یا معلول به علل ساختمان دماغی و بدنی اوست یا معلول به علل اجتماعی و نقص تشکیلات جامعه می‌باشد. بنابراین آزادی اراده برای ارتکاب جرم، درباره مجرم وجود ندارد.

ج) مجازات از این جهت، شایسته شخصی است که در انجام عمل یا خودداری از عملی که جامعه، نام آن را جرم گذارده، دارای مسئولیت یعنی آزادی اراده باشد. بنابراین وقتی که چنین مقدمه‌ای در بشر وجود نداشت، نتیجه آن، یعنی «مجازات مجرم» صحیح نیست. د) از طرفی هم، چون دفاع جامعه در مقابل جرم، یکی از قوانین بقای زندگی هیئت جامعه محسوب می‌گردد، بدین جهت نمی‌توان جامعه را از این حق خود منع نمود ولی به این ترتیب که جامعه، «حق مجازات مجرم» و تحمیل رنج و زحمتی را به او ندارد بلکه فقط می‌تواند وسایلی اتخاذ نماید که فکر جرم را از جامعه دور نماید و پیش‌بینی کند که چگونه می‌توان جامعه را از این مرض نجات داد.

ه) بدیهی است منع مجازات را مقننین جزایی امروزه دنیا قبول نکرده‌اند زیرا نفع جامعه در بقای مجازات است. بدین جهت این قسمت از عقیده علمای دسته مزبور، مقبول خاطر مقننین نگردیده است.

و) یک نتیجه بسیار مفیدی که مخصوصاً برای تعقیب جرم و کشف واقعات جزایی و جلوگیری از تکرار آن، مقننین جزایی از مطالعات این دسته از علما گرفته‌اند، آن است که چون «دکتر لومبروزو»، جرم را مرض و مجرم را مریض تشخیص داده است که از حیث ساختمان دماغی با سایرین فرق دارد، بدین جهت در نتیجه تجارب زیاد و دیدن هزارها مجرم، علایم و مشخصاتی برای مجرمین یعنی این اشخاص مریض منهدم‌الاعضا قائل گردیده‌اند که امروزه در مؤسسات جزایی دنیا، طرف اهمیت می‌باشد چنانکه در تمام ممالک معظمه اروپا، بر طبق تشخیصات مزبور و مطالعات دیگری که فکر دکتر فوق‌الذکر را تکمیل کرده است، هویت مجرمین را با این علایم و مشخصات حفظ نموده، در اغلب مواقع، از ارتکاب جرم او جلوگیری می‌نمایند یا به محض اینکه مقدمات جرمی را مجرمین تهیه کردند، مؤسسات کشف جرم، آن را مانع می‌شوند.

ز) با اینکه هنوز نتایج عملی «فکر منع مجازات» در ممالک معظمه دنیا دیده نشده، مع هذا نمی‌توان از یک نتیجه مهمی که در ایتالیا بخشید، صرف‌نظر کرد. در نتیجه تبلیغ و انتشار نظریه علمای فوق‌الذکر در سنه ۱۹۲۲ یعنی ۶ سال قبل، در ایتالیا، از طرف یک کمیسیون رسمی، پییشنهادی برای اصلاح قانون جزای عمومی تنظیم یافت که بر طبق نظریه حکمای این دو دسته، درست شده بود و اصول آن به قرار ذیل است:

۱- فکر آزادی اراده و مسئولیت اخلاقی مجرم، به کلی در این طرح از قانون جزا حذف شد.

۲- مجرم فقط باید جواب به این سؤال بدهد که آیا مرتکب جرم شده است یا نه و ابداً نباید توجهی داشت که در حالت سلامت قوای دماغی بوده یا مجنون یا بالغ یا سایر صفات روحی.

۳- اساس و پایه حقوق جزایی، فقط «دفاع اجتماعی» است، نه مجازات.

۴- مجازات به معنای اخص خود، درباره مجرم اصلاً وجود ندارد. فقط بعضی وسایلی که جامعه را از جرم او حفظ می‌نماید با شدت و ضعفی که متناسب با در نظر گرفتن نوع مجرمیت شخص باشد، از این حیث و اینکه شخص، مجرم بالفطره است، مجرم اتفاقی است یا مجرم عادی و امثال آن، که لومبروزو تقسیم کرده را باید در نظر داشت.

گفتار دوم: وحدت اصول جزایی

فکر وحدت اصول جزایی در تمام دنیا از ۳۰، ۴۰ سال قبل، افکار دانشمندان اروپا را به خود جلب کرد، به طوری که می‌بینیم برای رفع منازعات و سعی در یافتن وسایلی برای جلوگیری از بروز اختلافات، متفکرین اروپا از ۳۰، ۴۰ سال پیش به تشکیل کنگره‌های بین‌المللی پرداختند تا بتوانند بین اصول مختلفه معمول ملل و دُول، قدر مشترکی یافته، رفع اشکالات به عمل آید.

۱- اتحاد بین‌المللی حقوق جزا:

فکر وحدت اصول در امور جزایی نیز جلب توجه دانشمندان را نمود، به طوری که ۳ نفر پروفیسور اروپایی که عبارتند از «وُن لیتز»^۱ دانشمند آلمانی و «پرنس»^۲ دانشمند بلژیکی و «وان هاموئل»^۳ دانشمند هلندی در سنه ۱۸۸۹ مجمعی به نام «اتحاد بین‌المللی حقوق جزا» تشکیل دادند تا بتوانند فصل مشترک و قدر جامعی بین نظریات و عقاید فلسفی علمای جزایی که در این فصل متذکر شدیم، بیابند و شاید از ترکیب بین عقاید حکمای قرن هیجدهم و علمای ایتالیا، عقیده مکمل تازه در اصول جزایی یافته، آن را در تمام دنیا معمول دارند. مکالمات این سه نفر، نتایج خوبی بخشید و از ترکیب عقاید علمای جزایی، عقیده‌ای ایجاد شد که نتایج آن، به قرار ذیل است و امروزه در حقوق جزای ممالک، قابل‌الرعايه می‌باشد:

۱- مجازات مجرم، نباید یکسان باشد. مثلاً به محض آنکه شخص، مرتکب دزدی شد، نباید در مدت معینی که قانون پیش‌بینی کرده، بدون کم و زیاد، او را حبس کرد بلکه باید مجازات را نسبت به هر جرمی، متناسب و در مدت مخصوصی تعیین کرد و باید موارد مخصوصه هر متهم و اوضاع و احوال قضیه را کاملاً قاضی در نظر داشته باشد زیرا ممکن است مجرمی، فقط بر روی شدت احساسات مرتکب جرم شود یا مجرم دیگر اساساً کار خود را جرم قرار داده باشد، دیگری اساساً دیوانه علاج‌ناپذیری بوده باشد. البته این سه شخص، هر کدام حالت مخصوصی دارند و نباید اگر هر سه شخص مرتکب

۱. Franz Eduard Ritter von Liszt (۱۸۵۱-۱۹۱۹).

۲. Adolphe Prins (۱۸۴۵-۱۹۱۹).

۳. Gerard Anton van Hamel (۱۸۴۲-۱۹۱۷).

یک نوع جرم شدند، یعنی هر سه، دزدی کردند، به یک مدت معین، بدون کم و بیش، محکوم شوند. این عقیده، قابل توجه و از طرف اغلب مقننین جزایی امروز، پذیرفته شد. ۲- در مجازات متهم، بیشتر باید در نظر داشت که چه وسیله‌ای می‌توان اتخاذ کرد که در آتیه، مجرم، مرتکب جرم نشده یا آنکه سایرین از او تقلید نکنند. بدین جهت، به جرم واقع شده در گذشته، نباید چندان توجهی داشت زیرا که آن جرم، واقع شده و تیری که از شست رفت، برنمی‌گردد. مجازات مجرم، فقط از این حیث، مشروع است که جامعه در آن نفع دارد و بدیهی است نفع جامعه هم در این است که در آتیه، نظیر آن جرم واقع نشود، نه آنکه مجرم را مجازات کند.

۳- برای یافتن وسایل جلوگیری از وقوع جرم در آتیه، اجتماع فوق‌الذکر، اصول عقیده علمای ایتالیایی را که از لحاظ اجتماعی در علل جرم، تفکراتی نموده‌اند، طرف توجه قرار داده و عقیده‌مند هستند که باید عوامل موجوده در جامعه را از قبیل قمار و الکل و عدم تربیت و امثال آن را از بین برد تا جرم، تخفیف یابد و بر روی همین نظریه است که در اصول جزایی امروز، مطالعات و مساعی مقننین، طرف اهمیت قرار گرفته است.

۲- مجمع بین‌المللی حقوق جزا:

گرچه عقاید دانشمندان فوق، نتایج خوبی بخشید ولی به محض فوت مؤسسين آن، اجتماعاتشان به هم خورد و در حقیقت، انحلال آن، نتیجه جنگ بین‌المللی بود ولی در سال ۱۹۲۴ یعنی ۴ سال پیش در شهر پاریس، مجمع بین‌المللی حقوق جزا تشکیل گردید و مرام این مجمع نیز اهتمام و جدیت در جلوگیری از جرم یا جنگ یا عوامل بروز جنایت می‌باشد.

گفتار سوم: نتیجه کلی

از مطالعه این بخش که فلسفه مجازات و جرم است، خوانندگان نتیجه می‌گیرند که هر اندازه تمدن پیشرفت کرد، بیشتر بی‌فلسفه‌گی مجازات روشن شد. جرم مجرم، خود جنایت غیرارادی بشر می‌باشد که مجازات، عبارت از «جنایت ارادی جامعه» یا عکس‌العمل جرم مجرم می‌باشد و مکتب‌های فلسفی، بدو جنایت ارادی جامعه را محدود کرده، بعداً تشخیص داده‌اند که باید عوامل جنایت غیرارادی بشر را از بین برد.

جرم و مجازات

اثری از: ابوالحسن عمیدی نوری

به کوشش:
محمدعلی جهانی پور

عمیدی نوری، قبل از آنکه یک حقوقدان باشد، یک «نویسنده» بود. قلم روان و قابل فهم وی در این کتاب که در سال ۱۳۰۸ چاپ شده است، نشان از آن دارد. تسلط او بر تاریخ تحولات حقوق کیفری و مجازاتها در غرب، در حالیکه هیچ منبع فارسی در این مورد، در آن زمان وجود نداشته است، او را در میان هم‌نسلان خود متمایز می‌کند. کتاب جرم و مجازات، نه تنها اولین مکتوب فارسی در زمینه تحولات تاریخی حقوق کیفری است، بلکه سرآغاز و سبب پیدایش جرم‌شناسی در ایران می‌باشد.

انتشارات حصار عدل
۱۳۰۸ خورشیدی - ۱۹۲۹ میلادی
چاپخانه باقرزاده